ما شاء الله لا قوة الا بالله
بفضل مفضال لم یزلی از افادات جناب مولوی قاری عبد الرحمن صاحب پانی پتی در قواعد تجوید یعنی
تحفہ نذریہ
رسالہ ۱۳۰۳
باہتمام ... عبد الرحمن ابن حاجی محمد روشن خان مغفور ... محمد مصطفی خان ...
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید
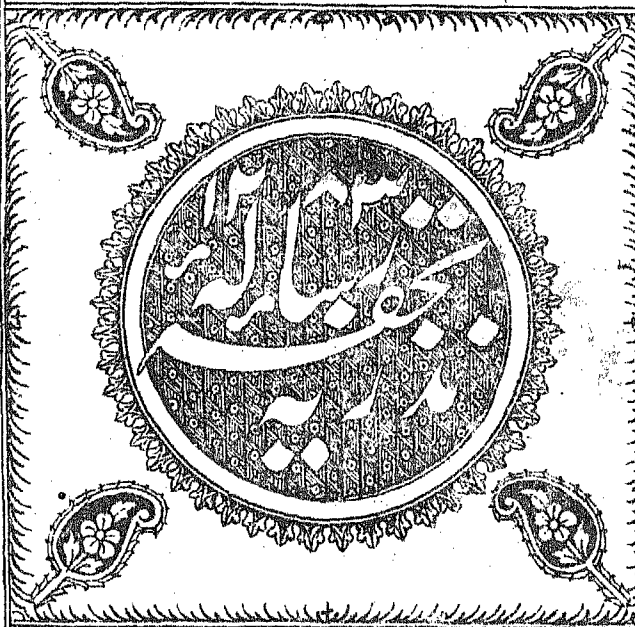
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سیدنا محمد المجتبی وآله واصحابه
المرتضی اما بعد بر سالکان مسلک انصاف پوشیده مباد که درین ایام بحکم قول کل معجب برأیه شخصی
از محبان پنجاب بصحرای دهلی رسیده راهیان جادهٔ قرارت را راه زد با وجودی که خود از علم و عمل تجوید
عاری بود خود را اعلم قرای سلف و خلف میدانست و اکثر مردم را از عزم تلفظ اعسر الحروف ضاد باز داشته
عوضش بسوی ظای معجمه منحرف ساخت و بوسیلهٔ اشتراک ضاد و ظا در اکثر صفات دعوی تشابه تام میان
ضاد و ظا بلند ساخت تا آنکه اکثر مردم نواح دهلی باغوای او از تشابه گذشته بتلفظ عین ظا اختیار کردند و بتلبیس
ابلیس نمازهای خود را تباه ساختند تا آنکه خلاصهٔ دودمان نقابت میرزا نذر محمد بیگ صاحب برای تحقیق این مسئله
احقر را در موضع لوهاره طلبید بحسن اتفاق حسب مذکور صباح جمعه بوقت ملاقات معینه احقر نفر و دو گاه هم سید استفسارات
چند شروع کرد تا آنکه سخن طول کشید و تمام حال منکشف شد که در سخن پروری و خودنمائی منهمک است و انصاف و حق طلبی
اصلاً ندارد القصه این همه صفت خودنمائی کج فهمی و غلط سی گلوی جانش گرفته و حب [illegible] و امامت و جاه
چشم حق بینش کور ساخته لهذا اهتمام دروغ بندی راشعار خود ساخته و گواه این مقال رساله اوست مبین الحق
کافیست و هر کسی که دران مجلس حاضر بود چون این رساله او را ببیند از اوصاف او بر او منکشف خواهد شد که
چها دروغها نبسته و نیز اهل علم چون عبارات کتب فقه و قرارت منقوله آن رساله مشاهده خواهند فرمود
خواهند دانست که چه قدر غلط فهم و تحریر واسته حاجت بیان نیست شاید بطور نمونه یک دو عبارت نقل هم کرده شود

چون که آن شخص غول بیابانی راهزن هر خاص و عام است بحکم حدیث شریف اِذَا تَغَیَّلَتْکُمُ الْغِیْلَانُ فَاذِّنُوْا
بِالْاَذَانِ و در حصن حصین بلفظ اِذَا تَغَوَّلَتِ الْغِیْلَانُ نَادَى بِالْاَذَانِ منقول است دفعش باذان واجب شد
پس میگوییم اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ
حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و عجب تر آنکه بسبب
اندراس و رفع علم قرارت بعض علمای دهلی هم فریب آن غول خوردند چه اکثر فتواها درین باب که بنظر رسیدند
و بر انها جواب و مهرها بعض علمای دهلی دیده شد باغوای او چنان فتنند که مجیب و مصدق هر دو نه طلب فن
قرارت فهمیدند و نه معانی عبارات کتب قرارت اندیشیدند رجما بالغیب جواب و تصدیق واقع شد علاوه
بران کسی ضاد را دال مفخمه فهمیده شور و غوغا برپا کرده و کسی ضاد را ظای معجمه اعتقاد کرده باب جنگ
و جدال و طبع آزمائی کشود غرض از مطلب هر دو دور افتادند و ندانستند که باجماع اهل وقت که تلفظ الفاظ
قرآن خصوصا تلفظ ضاد بدون اخذ از استاد ماهر بکتب بینی حاصل نمیشود و با وجودیکه مجیب خود اقرار دارد که
من از کسی استاد نه آموخته ام باز تلفظ ضاد جدید از طرف خود استخراج کرده تمام سلف و خلف را تغلیط میکند
و از غلط بودن دال مفخمه و ظای معجمه چگونه صحیح خواهد شد که فیما بین ایشان تقابل ایجاب و سلب نیست که رفع یکی مستلزم
وجود دیگر شود و عوام که اسم ضاد را بدال میگویند در تسمیه غلطی میشود و کلام ما در غلطی مسمی است مسمی از مخرج خود بجمیع صفاتش متمیز از
جمیع حروف وا باید ساخت که هر سامع ضاد را از حروف دیگر ممتاز بشنود خصوصا از ظا که شرکت و اکثر صفات دارد
خوب ممتاز سازد و همینست معنی عدم تشابه ضاد با ظا گو ضاد با ظا در اکثر صفات شرکت دارد و نزد تلفظ هر دو لفظ
صوت استعلا و اطباق و رخاوت و غیره یکسان مسموع میشود اما در تمیز یکی از دیگری نقصان نیست و همینست معنی
تشابه فی السمع که در بعض عبارات کتب واقع شده و اگر ضعیف السمع بلکه غافل السمع ضاد و ظا را یکی فهمد اعتبار ندارد
مانند آنکه اگر ضعیف البصر اسپ را خر بیند چه اعتبار است و انچه المفید مثل صاحب الجهد و الرعایة تحقیق صفت
استطالة الضاد و شین و غیره فرموده اند بسیار دقیق و متین است و از مقوله کیفیت قسمت و نسبت و بیان احتمل است
بدون مشافهت استاد و سماع از و امری دیگر گنجایش ندارد اما بطور اشاره حسب فهم ناقص خود میگوییم که ضاد و شین مستطیل
صحیح التلفظ و سمع حرف فربه و تنومند مسموع میشوند چنانچه مرد معتدل القامة جسیم و عریض مرئی میشود و حروف
قصیره رقیقه مثل مرد خفیف الجسم و قصیر القامه و قصیره مفخمه مثل قصیر القامه و جسیم مسموع میشوند و ارباب صرف
و ارباب ادغام هم درین امر اشاره کرده اند که حرف عظیم را در حرف صغیر ادغام نمیکنند و تشبیه بقصعه عظیمه و صغیره
میدهند پس مراد از استطاله ضاد همین اعتدال قامت و طول و عرض و جسامت معتدل مراد است که در امری

ازین امور از حد اعتدال بیرون نرود و نه آنچه این معجب معنی استطاله فهمیده که بحرف ضاد مقدار چهار پنج الف
توقف میکند و حرف ضاد را تا دیر در دهن مانند آسیا میگرداند و هیچ مفهوم نمیشود که چه میگوید چون در تحقیق
ضاد تفصیلی در رساله تحفهٔ نذریه رفته است لهذا درینجا گذاشته شد وران رساله مطالعه کنند و آن حرف مخترعهٔ او
چنانچه ضاد و دال مفخمه نیست ظای معجمه هم مفهوم نمیشود از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آنرا ظاد نام داده
و عبارات اهل ادا را در باب تشابه ضاد و ظا سند ساخته مردم را بطرف این حرف مخترعهٔ خود داعی شد چونکه
مردم این حرف مخترعه را نمیدانستند گفت تا لفظ ظا شروع کرده گمراه شدند و از گمراهی این شخص خبر نداشتند عجب آنکه
محققین در صفت استطاله ضاد و شین را برابر نوشته اند و این معجب هم میداند باز بر شین توقف چهار پنج الف
نمیکند و بر ضاد تا دیر آسیا میگرداند معلوم نیست که درین هر دو حرف چه فرق در استطاله براورده که در ضاد
چنان فساد برپا کرده و آنچه این حقیر معنی استطاله بطور اشاره بیان کرده که آن بمجاهدت و تمرین و تنومندی
و اعتدال قامت در شین و ضاد برابر است چنانچه بر ماهران فن ادا پوشیده نیست کو دیگر نفهمد و آنچه
عیوب این حقیر در رساله خود اشارةً و صراحةً این معجب نوشته من بهزار درجه زیاده ازان بعیوب مبتلا هستم
وَمَا اُبَرِّئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ و غرض مقصود ازین تحریر جواب آن عیب نمائی نفس خود
مقصود نیست بلکه غرض من ازین تحریر ایفای وعدهٔ آن تحریر است که فیما بین من و مولوی سید نذیر حسین صاحب
در محفلی در شهر دهلی واقع شده بود و در ضمن آن تنبیه بر غلطی آن معجب واقع شد که خلق و اتباعش از خود و
دیگر را اشتباه نسازند و با این همه عیوب نویسی این احقر آن معجب بر صحت تلفظ من حرف ضاد را در رساله
خود چند جا اقرار دارد کجاست شکر این دولت گذارم که مدعی خود بر صدق دعوی من شهادت میدهد
و هم صحت تلفظ احقر را بر بعض مطالب خود حجت آورده و آنچه در رساله خود نوشته است که برای مقابلهٔ من
در لاهور آمده بودند این همه افتراست چه وقتیکه ایلچیان خلاصهٔ دو دبار شهر افغانستان بخانهٔ نذیر حسین صاحب
مدارس رسیدند عذر کردم که تکرار بی فائده عادت ندارم ایلچیان گفتند که شما فقط برای ملاقات تحقیق چند مسائل
طلبیده اند بسبب بعد قبول کرده بدهلی رسیدم و از آنجا المعجب خلاف الصدق میرزا صاحب موصوف الحق
میرزا عبد الرحمٰن به بیگ در لاهور رسیدم و بار بملاقات و عنایات ایشان محظوظ شده عازم مراجعت شدم
که یکبارگی بروز جمعه بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن معجب تنها با چند کس بجا رسیده گفتگو شروع کرد
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و بخواهش آن معجب چند جا که مجمع ضاد و ظا و مجمع عین و ضاد بود
خواندم الحمد لله که جمیع مردم مجلس بگوشهای خود از زبانم ضاد را از ظا متمیز شنیدند و اقرار التمیز فی السمع کردند
مگر آن معجب توقت لاجواب خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبد الرحمٰن هم ظا را مانند من مخرج اند

این افترا دیگر بر من بسته که من از ظا و بهزانه زبان انکار دارم باز بهمین شناعت مرا متهم ساخت
نعوذ بالله من شرور انفسنا پس گواه افترای آن عجب صاحبان علم او بصدر و بهم جمیع حضار
مجلس که بسبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خانه‌های خود جمع آمده بودند کافی هستند
و صورت واقعه ناگوره هم شاهد است که من قصد گفتگو از نکرده بودم و ندانستم بلکه او خود باقتضای عجب خود
بره کلام آمده در او بحث و آخر شرمنده و خائب باز گشت از خدا بترسید که ای ملا [illegible] و آنچه اتهام اظهار
نون عنک بر من بسته پس من یاد ندارم که اظهار کرده باشم چه اعتقاد من در اینجا اینست که با مخرج
نوع کار نیست لیکن شاید بحکم بشریت غلطی شده باشد و زبان بمخرج نون رسیده باشد پس این مسئله
چون خود اختلافیست قابل مواخذه نیست والله اعلم و عجب آنکه این مدعی مردم را از تقلید ائمه ادا
منع میکند و بسوی تقلید خود میخواند باوجودی که ائمه ادا قرآن را از اساتذه گرفته بودند و سند را
بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانیده بودند پس از تقلید همچو اساتذه منع میکند و به تقلید خود که هنوز
قرآن از کسی استاد نخوانده و نشان استاد خود نشنیده هر دو اگر سید [illegible] میخواند پس تقلید همچو شخص
بی استاد که حروف قرآن و قرآن خوانی مطالعه کتب از خود تراشیده باشد چگونه جائز باشد و حیث
که اساتذه معصوم نبودند پس و تقلید اساتذه با وجود خلوص ایشان واجب التقلید و معصوم نشدند
این شخص قید نفسانیت و مفتری و بی استاد و بی بهره مطلق از علم قرائت چگونه واجب التقلید
و معصوم شد و چونکه خود از تفسیر کبیر نقل میسازد که تمیز ضاد و ظا تکلیف نیست پس چرا [illegible] فکر او
افتاده اوقات خود و دیگران ضائع ساخت مگر مجنون گردیده شود و عجب آنکه خود را واجب التقلید
داند و سکان حرمین شریفین را بعبارت موهمه تحقیر یاد میکند و چونکه یک تاجر بخاری خبر خواندن
ضاد را ظاء معجمه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را معتمد ساخت و شرافت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا را بر بخارا [illegible] است و نیز احتمالست که آن تاجر سخن آن عجب بین داشته باشند یعنی
این تاجر چون در بخارا ضاد را صحیح التلفظ شنید بسبب غلطی سمع خود آن را ظا فهمیده و هندوستان
رسیده تسلی عجب نمود که در بخارا هم ظا میخوانند چنانچه مدعی هم با انشاء بر من افترا بسته که عبد الرحمن
ظا میخواند پس چنانچه عبد الرحمن ظا میخواند همچنان اهل بخارا هم ظا میخوانده باشند پس چون
بر من شافهة افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعیدست پس اعتماد فریب
عوام هر که صحیح خواند آن را ظا میگوید تا دیده شود این شخص حرف مخترعه خود را رواج بدهد و آنچه این
عجب عبارات کتب نقل ساخته بعده عبارت دعوی میکند که از آن ثابت شد که [illegible]

نمود از جهالت و تعصب می خواند بس لهذا چون قدرت بر قرائت صحیح چون عمداً و قصداً الفاظ قرآن را اغلاط
و محرف میخواند لهذا حکم داده شد که نماز وی را امامت این متعصب جائز نیست که دیده و دانسته قرآن را اغلاط میخواند
بخلاف شخصی که قصد صحت دارد و بسبب عدم مساعدت زبان غلط ادا شود پس در جواز نمازش فقها را
کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمداً اغلاط خواند کسی را کلام نیست فقط والله اعلم بالصواب
تحریر این سطور حسب وعده از مدت مخطوط خاطر بود اما بسبب عدم فرصتی از ورزش و امور متعلقه انجام نمیشد الحمد لله
که بتاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۱ سنه هجری یوم سه شنبه در یک مجلس از صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبه لوهارو
وآنچه درین رساله مرقوم است صحیح است

میرزا انذر محمد بیگ ولد
بیگ
میرزا نیاز محمد

هذه القصة المذكورة
هي التي مضت بين يدي
حرره محمد يوسف

محمد یوسف

روداد مجلس قصبه لوهارو چنانچه
درین رساله مرقوم است پیش
ما یان گذشته است الله تعالی
جل شانه گواه است و کفی بالله
شهیداً میرزا عبدالرزاق

میرزا عبدالرزاق بیگ
ولد میرزا انذر محمد بیگ

بحث این حرف در قصبه لوهارو روبروی بنده
بمیان آمده و باتفاق حضار آنچه از زبان مبارک
قاری صاحب راقم رساله هذا برآمد صحیح بود
و تلفظ مولوی حبیب الله صاحب باتفاق
همه فهم هیچکس نیامد که آیا این چیست
ضاد است یا چیزی دیگر بهر کیف حرف
ضاد نبود راقم اخوند حمزه خان

[illegible]

واقعه مرقومه رساله هذا صحیح است فقط

محمد
حسن ۱۲۸۱

سرگذشت هذا که در قصبه لوهارو روبروی بنده
گذشت در رساله هذا مشرح رقم آمده است

قادر ۱۲۸۱
کبیر الدین

در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر
جمادی الآخر سنه ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

رسالهٔ تحفهٔ نذریه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عيي الألسنة مدارك الكمل عن وصفه قائلا لا انت كما اثنيت على نفسك
والصلوة والسلام على خير الخلق سيدنا ونبينا احمد المجتبى محمد المصطفى المستغني عن وصفه
بوصفه تعالى اما بعد بر سالکان مسالک نصفت مخفی مباد که در حدود سنه ثمانین و مائتین بعد الالف من
هجرته علیه السلام در بعض بلاد هند در تلفظ حرف ضاد اختلاف عظیم افتاد اکثر مردم بسبب عدم مشقی خود ضاد را اول
مفخم ادا میکردند چنانچه ائمهٔ قرا پیوسته در تصانیف خود ها ازین غلطی تحذیر میکرده آمده اند و تحریض و تاکید بر اخذ
استاد ماهر میکردند و بعض مردم این دیار چون از صحبت استاد ماهر محروم بودند و بسبب کسل خود تلاش استاد ماهر نکردند
و پنداشتند که تلفظ ضاد بمطالعهٔ کتب قرارت میتوان کرد چون ضاد را در اکثر صفات با ظاء مشابه یافتند و هم
بعض اهل التصانیف بنظر همین تشابه صفات ضاد را با ظاء مشابه نوشته اند پس گمان کردند که ضاد را مانند ظا ادا باید کرد
و این قول را چنان شهرت دادند که اکثر عوام ضاد را عین ظا تلفظ کردن اختیار کردند و تا مشق هم ظا دنها دند تا آنکه
جواز نماز در ظا حصر کردند و هر که ضاد را ظا تلفظ نمی کرد نمازش و امامتش را جائز نمی داشتند و نظر تعصب شان ابروا تا
فقهیه که از تلفظ ظا بجای ضاد عمدا نماز فاسد میشود کور شد و طعن و تشنیع درین باب بلند شد و دام تلبیس ابلیس پهن شد
و روز بروز مردم باغوای ایشان گمراه میشدند خوف آن شد که این فتنه اطراف هند را در گیرد و مردم را قاطبةً در بادیهٔ
ضلالت اندازد لهذا خلاصهٔ خاندان نجابت و نقابت عین الریاسة حامی دین محمدی میرزا احمد بیگ که
مدار ریاست و مرکز دائرهٔ امارت امیر ابن الامیر نواب فخر الدوله امین الدین احمد خان بهادر ابن نواب

احمد بخش خان مغفور والی فیروزپور بودند خواستند که این فساد رفع شود و اختلاف از میان مسلمانان رفع گردد کمر همت انجام
این مهم چست بستند و خواستند که مجمع علما و قرای معتبر کرده سخن را بر یک امر معین سازند لهذا احقر العباد عبد الرحمن را
که منزوی زاویهٔ خمول بود بارسال رسل از پانی پت طلبیدند چون بدهلی رسیدم با طلبه و اهل علم دهلی اتفاق
مناظره افتاد همه کس براه انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ ضاد از مخرجش که کنارهٔ
زبان و طواحنست باید کرد و بجای ضاد دال مفخمه ادا کردن غلطست چنانچه ظای معجمه ادا کردن هم غلطست
و تبدیل اسم ضاد با اسم ظاد هم غلطست که تمام مردم با اسم ظاد گمراه میشوند فقیر گفت که ضاد و ظا هر چند
در اکثر صفات خود با هم مشترک اند اما بسبب تباین مخرج صوت هر دو از هم ممتازست که صوت یکی با دیگرے
مناسبت ندارد و کسیکه صوت ضاد صحیح التلفظ را صوت ظا فهم کند این از ضعف سمع اوست که بسبب ثقل
سمع و کثافت سامعهٔ خود یا بسبب عدم اعتیاد بسماعت صوت ضاد صحیح فرق میان صوت ضاد و ظا نمی کند
والا فرق میان صوت هر دو فرق آسمان و زمینست اما لطافت سمع و نزاکت سامعه درکارست علمای
دهلی کلام فقیر را قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نمانده خلجان همین قدر باقیست که در بعض کتب
مشابه صوت ضاد با صوت ظا واقعست مطلب این عبارات چیست گفتم این امر از دیگر کتب قرائت تحقیق
کنید و معانی عبارات را بر مطلب قرای سلف حمل نمایید حضرات دهلی فرمودند ما یان بر تحقیق تو قناعت
میکنیم و آنچه تو بعد ازین سفر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتم در تحریرات باز باب رد و کد کشاده
خواهد شد فرمودند ما را از رد و کد غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق و انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول
خواهیم کرد گفتم که این تحقیق فیما بین طلبه و علما ماند و بعوام نرسد که عوام از هیچ گفتگو گمراه میشوند همه قبول
فرمودند پس شکر خدای تعالی بجا آوردم که نزاع لفظی که بود برخاست و صورت اتفاق مسلمانان رو نمود
بعد ازان بمعیت میرزا عبد الرزاق بیگ خلف الصدق میرزا صاحب موصوف الصدر عازم قصبهٔ لوهارو شدم
و بمیرزا صاحب ممدوح که باعث حرکت احقر و طالب اتفاق مسلمانان و خیر مایهٔ این مجالس بودند ملاقات
کرده محظوظ گشتم مرد خوش نیت و جامع الخیر یافتم که رفع چنین اختلاف عظیم از مسلمانان ثمرهٔ حسن نیت
ایشانست لیکن یک غول بیابانی در انجا خزیده دیدم که مردم را گمراه میسازد اولاً تا قیام من انجا کلمهٔ اتفاق
می سرایید و بعد از مراجعت من از انجا نغمهٔ نفاق او بلند شد و رسالهٔ تبیین الحق که در حقیقت تلبیس الحق بود
ترتیب داده خرافات و هزلیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود دران رساله جمع ساخته بمردم نمود و نزد
احقر هم فرستاد دیدم لائق التفات و جواب نیافتم لیکن چونکه ایفای آن وعده که فیما بین احقر
و مولوی سید نذیر حسین صاحب شده بود واجب بود پس در ضمن ایفای آن وعده بعض مفاسد آن

رساله بطور نمونه بیان شدند تا مردم از آن رساله مجتنب باشند گو استیعاب آن وعده و توضیح تشابه ضاد و ظای موعود در آن رساله نشده بلکه درین رساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر مولوی سید نذیر حسین صاحب بودند لهذا نام آن رساله تحفهٔ نذیریه نهاده مقدمهٔ رساله تحفهٔ نذیریه کرده شد الله تعالی قبول فرماید آمین پس حالا بفضله تعالی اختلاف درمیان ضاد و ظا نمانده و اتفاق بر ضاد شد و غلطی آنهم تلفظی معتبر نیست و در تلفظ هم اختلاف نمانده پس باوجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بر ظا اصرار باشد عجب نیست که اخوان الشیاطین گاهی از شیطنت باز نیایند مگر وقتیکه ندامت مفید نباشد پس غرض از تحریر این قصه آنکه مردم انصاف پسند شکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و بعد ورزش و در ادای ضاد قصد مخرج ضاد کنند و تحمل مشقت مشق و خدمت استاد ماهر از مخرجش ادا کرده نماز خود را کامل سازند و صور عدم خروج از مخرجش نماز اختلافی خواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند دیگر عبادات را چه گمان باید کرد و لهذا این حقیر خواست که در ضمیمهٔ این تحریر چند مسائل دیگر از فن تجوید از تعوذ و بسمله و مخارج و صفات و رعایت حروف و ادغام و اظهار و صله های کنایه و مد و قصر و اخفا و قلب که اتفاقی باشند یا آنچه متعلق به روایت حفص باشد ذکر کنم چه درین دیار روایت حفص از عاصم مشهور است چونکه باعث این تجزیه رئیس مذکور بود لهذا نامش تحفهٔ نذیریه فی قواعد التجوید نهاده شد از جناب رب العزت امید قبول و خلوص دارم و از ماهران فن امید اصلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت دارم مرتب شد این رساله بر دو باب و یک خاتمه

باب اول در بیان استعاذه و بسمله

بدانکه در استعاذه کلام است بچند وجوه اول آنکه استعاذه بکدام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قراء و معمول اکثر فقها مثل ابی حنیفه و شافعی و احمد لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ است و بحسب روایت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم همین لفظ مختار و راجح است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر در تعوذ گفته آنحضرت علیه السلام از آن لفظ منع فرموده لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ تعلیم فرمودند لیکن باوجود این منع و تعلیم الفاظ دیگر هم مروی شده اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقوله هم جائز است اگرچه مختار نیست پس تبدیل لفظ اعوذ باستعیذ و نستعیذ و استعذت اگرچه از امام حمزه نقل کرده اند اما ثابت نیست و تبدیل لفظ بالله با لسمیع العلیم اگرچه از ابن سیرین منقول شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رجیم به لفظ غادر و غوی چنانچه نقلی از بعض مشائخ لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ الْقَادِرِ مِنَ الشَّیْطَانِ الْغَادِرِ یا أَعُوذُ بِالْقَوِیِّ مِنَ الشَّیْطَانِ الْغَوِیِّ نقل کرده این هم ثابت نشده اما زیادتی الفاظ تنزیه و تعالی در تعوذ پس آن جائز است و آن چند الفاظ منقول شده یکی أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ

ست که قرای حرمین و عراقین و شام بآن خوانده اند واز ورش و هم ببعض طرق بروایت حفص هم
منقول شده و در احادیث هم ثابت شده دوم لفظ أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
واین منقول ست ببعض طرق از ورش و قنبل و ابن کثیر سوم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقول ست از ابی جعفر و ورش و ابن عامر و حمزه و کسائی چهارم
أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این منقول ست به بعض طرق از حفص و قنبل
و ورش پنجم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقول ست از
ابن کثیر ششم أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و این منسوب ست بقرارت حسن بصری رحمه الله هفتم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَسْتَفْتِحُ
اللهَ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و این منسوب ست بحمزه بروایت خلف هشتم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ
وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ رواه ابو داود و زیادتی الفاظ
دشنام شیطان هم در بعض روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائز ست
بشرط صحت روایت از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحت اخذ سلف کرام بآن چنانچه در ابوداود
در حدیث جبیر بن مطعم لفظ اعوذ بالله من الشیطان بدون لفظ رجیم وارد شده کلام دیگر در تعوذ
در جهر و اخفای تعوذ ست بوقت قرارت بدانکه مختار تمام قرا در تعوذ جهر تعوذ ست بوقت شروع قرارت
اگر قرارت بلند باشد و پست خواند اگر قرارت پست باشد مگر از نافع و حمزه اخفا هم در قرارت جهر منقول
شده تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن چرا که تعوذ از قرآن نیست و تعوذ نزد ختم قرارت ثابت نشده
بلکه محل آن قبل از شروع قرارت ست اجماعا و بر تعوذ وقف و وصل تعوذ بالبسمله هر دو جائز ست و باز بر بسمله
هم وقف و وصلش باول سوره هر دو جائز ست لیکن وصل بسمله با فاتحه و انعام و کهف و انبیا و سبا
و فاطر و محمد و قمر و رحمن و حاقه و قارعه بهتر ست اگر چه وقف هم بلا خدشه جائز ست و تعوذ قبل از قرارت
مستحب ست و بعضی بطرف وجوب رفته اند و اگر قاری قرارت را قطع ساخت پس اگر در آن وقفه کلام متعلق
قرآن مانند پرسیدن مسئله قرآن یا تعلیم لفظ قرآن وغیره پس اعاده تعوذ ضرور نیست و اگر بکلام اجنبیه
مشغول شد اعاده تعوذ کند و بسم الله خواندن در اول فاتحه باتفاق قرا ضرور میباید خواه ابتدا
بفاتحه کند یا بعد ختم قرآن باخر ناس وصل فاتحه کند بهر حال تسمیه باید گفت و همچنین درمیان هر دو سوره
تسمیه گوید سوای سوره برات که در ابتدای آن تسمیه نگوید چرا که تسمیه برای امان ست و در برات آیت
سیف فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً وغیرهما که دلالت

بر عدم امان کفار می کند نازل شده پس آیت امان بر سر این سوره مناسب نیست و اگر شروع قرارت از کسی سوره کند بسمله باید گفت سوای سر برات که بر آن بسمله نگوید و اگر شروع قرارت از اجزا و احزاب اعشار کند در سوره برات باشد یا غیر آن پس قاری در تسمیه گفتن و نگفتن اختیار دارد اما تعوذ ترک نباید کرد و وجه گفتن تسمیه آنکه تسمیه برای ابتدا است و اینجا ابتدا یافته شد و وجه ترک تسمیه آنکه موضع تسمیه اوائل سورت نه در میان سور و تسمیه بین السورتین مذهب امام عاصم و ابن کثیر و کسائی و قالون ست و دیگر قرا میان دو سوره تسمیه نگویند منجمله تارکین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقف بر آخر سورهٔ ماضیه میکنند و از ابن عامر و ابو عمرو و ورش وصل هم منقولست و سکته هم منقولست لیکن بر سر سورهٔ قیمه و مطففین و بلد و همزه بالاتفاق تسمیه باید گفت و برای امام حمزه برین سور ار بعه سکته باید کرد بدانکه اگر بدون وقف بر آخر سورهٔ گذشته بسمله را وصل سازد پس بر بسمله وقف کردن جائز نیست و الا وقف بر آخر سورهٔ ماضیه و بر بسمله هر دو جائز ست چنانچه وصل هر دو جائز ست و وقف بر آخر سوره و وصل بسمله با اول سورهٔ آتیه هم جائز ست غرض که یک صورت ممنوع ست و سه صورت جائز ست باید دانست که بسمله نزد امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه از قرآن نیست و نزد جمهور علما از قرآنست لیکن نه جزو فاتحه است نه جزو کسی سورهٔ دیگر اما آیت مستقل از قرآنست که برای تبرک نازل شده و همین ست مذهب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوفی لهذا در نماز بسیت نخوانند و قول اصح و معمول شافعی آنست که هم آیتیست از فاتحه و هم آیتیست از هر سوره لهذا در نماز جهر تسمیه میکنند اما قرای کوفه بسمله را جزو هر سوره قرار داده اند عجب لطیفه است که قرای کوفه بسمله را جزو هر سوره گویند و فقهای کوفه نه جزو فاتحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حق اند از قبیل خلاف قرارت هستند اما بسمله که در بین سورهٔ نمل واقعست بالاتفاق جزو آیتست وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب

باب دوم در مخارج و صفات حروف و مشتملست بر دو فصل

فصل اول در مخارج حروف بدانکه حروف تهجی بست و نه هستند و لا خارج ست که مرکبست از لام و الف اما همزه و الف داخل شمار هستند اگرچه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف از همزه جداست که الف همیشه ساکن باشد بی ضغطهٔ زبان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضغطهٔ زبان مانند یأمرون و گاهی متحرک باشد مانند آلله و الٰه و اولوا العلم و در تعداد مخارج اینها علمای قرارت عربیه را اختلافست و تفصیلش در کتب ا و بهمه مرقومست مخارج جمع مخرج ست و مخرج اسم ظرفست مراد از آن جای خروج و پیدایش حرفست ماده و اصل حرف صوت میباشد و صوت هوای متموج را گویند که بتصادم و وبتقدیم تکیف و تموج شده باشد و در فصحو ئی باشد که معتمد باشد بر مخرج محقق یا مقدر از دهن انسان و حرکت حرف عرضست که در حرف

حلول میکنند و حرف محل اوست و مخارج جزئی حروف نزد محققین موافق عدد حروف بست و نه هستند اما
مشهور و مختار متاخرین شانزده مخرج هستند و بعضی مخرج مده را شمرده هفده گفته اند و اصول
این مخارج سه هستند حلق و دهن و لب و غنه خارج است که از صفات است گو بعض علما مجازاً آنرا در حروف
شمرده اند و امتحان حرف که از مخرج خود برآمده است یا نه اینست که آن حرف مقصود الامتحان را ساکن کرده
در اولش همزهٔ مفتوحه متصل سازند پس هرجا که صوتش منقطع شود همان مخرج اوست باز نیک بنگرند که از مخرج
معین خود برآمده یا نه پس همین طور مخرجش را محقق و معین سازند و هم امتحان کنند پس اگر امتحان حرف متحرک از کسی کلمه
مقصود باشد پس آن حرف متحرک بهر حرکت که باشد کرده در آخرش تای سکته افزایند و تلفظ کنند پس اگر
پرسند که جیم جعفر را تلفظ بکن پس بگو جه و صاد صراط را صه تلفظ کنند و هکذا اما حلق پس سه مخرج است اقصی
و اوسط و ادنی و شش حرف ازان می برایند پس همزه و ها از اقصی حلق که بجانب سینه پیوسته است برآیند
و بعضی الف را هم از اقصی حلق گفته اند و بعضی الف را هاوی گفته و پیداست که الف بهوای تجاویف ثلثه
می برآید لیکن در تلفظ الف چون هوای حلق را زیاده دخل است لهذا بعضی آنرا حلقی و بعضی هوائی گفته اند
و هر دو قول وجهی دارند و از وسط حلق دو حرف بیرون می آیند ع و ح مهملتین و از اول حلق که بجانب دهنست
دو حرف بیرون می آیند غ و خ معجمتین و دهن را ده مخرج و هیژده حرفست اول از اقصی زبان که بحلق پیوسته است
و اقصی کام که متصل ست بلهات قاف می برآید بعضی او را از جانب داخل لهات که بطرف حلقست گفته اند
و بعضی از جانب خارج لهات که بطرف دهنست میگویند و مخرج دوم کافست از اقصی زبان پائین تر قاف
و کام بالا که قلیل از مخرج قاف بیرونست سوم مخرج جیم و شین و یا از میان زبان و کام بالاست چهارم
ضاد از اول کنارهٔ زبان و گوشهٔ دندان یمین یا یسار و اضراس که قریب کنارهٔ زبان واقع اند بیرون میشود
و از هر دو جانب دندان واحد میتوان گفت و از یک جانب هم جائز ست و از یمین دشوار و یسار آسانست
و از جانبین بسیار دشوار ست پنجم مخرج لامست از آخر کنارهٔ زبان و کام بالاست که قریب محاذی
رباعیه و انیاب و ثنایاست ششم نون از سر زبان و زیر دندانهای بالاست نزدیک کام و از دماغ
می برآید هفتم را از سر زبان و لثه های ثنایای بالاست لیکن پشت زبان هم دخل دارد هشتم طا و دال
و تا از سر زبان و بیخ دندانهای بالاست نهم ظا و ذال و ثا از تیزی سر زبان و تیزی و کنارهٔ ثنایای
بالاست دهم صاد و سین و زا از تیزی سر زبان و کنارهٔ ثنایای سفلی بمشارکت ثنایای علیا و لب
را دو مخرجست اول مخرج فا از اندرون لب پائین و از کنارهٔ دندانهای بالاست مخرج دوم واو و با
و میمست از میان هر دو لب لیکن با از پیوستگی تری هر دو لب و میم از پیوستگی خشکی هر دو لب و واو از اجتماع

و غنگی هر دو لب می براید و دماغ را یک مخرج است که از نون و میم ساکنین مخفیین بر اینها عنک و اعلم بالشاکرین مخفیین
بروایت سوسی چراکه مخرج نون و میم ساکنین مخفیین منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول
صحیح که در حالت خفا درین حروف زبان را دخل نیست و در قولی زبان را در حالت اخفا هم
دخل هست و اگر میم و نون مظهر و متحرک باشند پس از مخرج سابق می برآیند والله اعلم بالصواب

فصل دوم در صفات حروف بدانکه هر صفتی را از صفات حروف ضدی هم هست پس چون صفتی
بیان کرده شود ضد آن هم معلوم شود از مقابله یا بیان پس بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
ضعف هستند مثل همس و رخاوت و بعض آن صفات قوت هستند مثل جهر و شدت پس مهموسه
ده حرف سَتَشْحَثُكَ خَصَفَهْ هستند و مهموسه برای آن میگویند که همس آواز خفی و ضعیف را گویند چون درین
حروف بسبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود پس ضعف و خفا
در آواز اینها پیدا شود و لهذا مهموسه نام کرده شدند لیکن جریان نفس در کاف و تا خوب معلوم نمی شود
گو ضعف صوت هست لهذا بعض علما در مهموسه بودن اینها خلاف کرده اند و نوزده حروف باقی
مجهوره نام دارند که بسبب قوت اعتماد بر مخارج اینها در تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدیده هشت
حروف اجد قط بکت هستند و شدیده برای آن گویند که بسبب شدت و قوتی که دارند صوت در تلفظ
اینها جاری نباشد و ضد اینها حروف رخوت هستند که در اینها صوت جاری ماند و پنج حروف
لن عمر مابین شدیده و رخوه هستند و بعضی واو و یا را هم در بین بین شمرده اند که اینها نه مانند
شدیده شدت دارند نه مانند رخوه نرمی دارند بلکه بین بین هستند و حروف مده است ا و ی بجهت
آن حروف مد میگویند که مد در اینها میشود و در غیر اینها نمی شود و ضد این قصیره هستند و حروف
مستعلیه هفت است خ ص ض ط ظ غ ق و استعلا بمعنی طلب بلندیست چون که در تلفظ اینها
زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لهذا اینها را مستعلیه میگویند و اعلای ایشان در استعلا طا است
و ضد ایشان مستفله است و آنها حروف باقیه هستند و طا و ظا و صاد و ضاد حروف مطبقه هستند با
حروف منفتحه مانند و مطبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام محاذی خود منطبق می شود
و درین حروف صفت استعلا کامل است و استعلا و اطباق هم از صفات حروف قویه است و اعلای
ایشان طا است و حروف صفیریه است ز س ص و صفیر بلغت آوازی را گویند که جانوران بهائم
را بآن آواز دهند چون در تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود لهذا بآن صفت موسوم شدند و حرف
تفشی یکیست و آن شین است چونکه تفشی بمعنی انتشار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود در تمام

دهن منتشر شده می برآید لهذا باین صفت موصوف شد و بعضی ثا و ضاد و را و بعضی را و صاد و سین
و یا و ثا و میم را هم تفشی گفته اند و منحرفه دو حرف هستند ل و ر و منحرفه برای این میگویند که بوقت تلفظ
اینها زبان از مخرج اینها منحرف میشود و بسوی مخرج غیر اینها میرسد و حروف غنه دو هستند نون و میم
چونکه در تلفظ اینها غنه را که آواز در خیشوم است [illegible] لهذا باین صفت موصوف شدند باقی حال غنه
ان شاء الله تعالی در تجوید گفته شود و حرف تکریر را است فقط چونکه در تلفظ آن شبه تکرار و تشدید می شود
لهذا باین صفت موصوف شد و تکرار صفت ذاتی اوست و تکرار آن کمال تلفظ اوست نه آنکه دوباره گفتن
را هست بعد تلفظ آن لهذا در تلفظ آن از اظهار تکرار احتراز واجب است و اظهار تکرار درین حرف در قرائت بسیار
معیوب است خصوصا بوقت تشدید بسیار احتیاط کنند که تکرار ظاهر نشود و حرف مستطیله یکیست و آن ضاد
معجمه است و مستطیل برای آن میگویند که بوقت تلفظ آن زبان راست دراز کشیده شده از اول حافه
که محاذی بیخ دندان است بطرف حلق تا آخر حافه که مخرج لام است تمام حافه با ضرسهای بالا به خود از
نواجذ و طواحن و ضواحک متصل میشود و چونکه مخرجش چنان مستطیل شد لهذا باین صفت موصوف شد
و همین جهت استطاله مخرج بعضی علما شین را هم مستطیل گفته اند و همین استطاله مخرج موجب ضخامت
در تلفظ صوت ضاد و شین میشود و این ضخامت مخلوط از مقوله کیفیت که از سماع تعلق دارد نه از مقوله کم
نیست تا ضاد و شین در مقدار و کمیت خود در زمانه طویل از دیگر حروف می برآید چنانچه جهال زمانه
فهمیده اند و ضاد و شین اگرچه زمانی هستند لیکن لازم است که تلفظ اینها کم از مقدار الف باشد و الف
را مقدار آن است که فتحه که بسیار بسیار مختصر است در تلفظ چون آن را دوچند سازند یعنی در هر عرصه که فتحه
در آن گفته شد آن را دوچند سازند و بسیار بسیار احتیاط کنند تا زیاده از فتحه اضافه نشود و بس این مقدار
الف شد و لابد ضاد و شین از الف مختصر خواهند بود نه آنکه صفت استطاله این حروف در کتب دیده و از
مردم شنیده در تلفظ این حروف بدعت نو احداث کنند و مقدار اینها پنج الف برین حروف مقرر سازند
و این ادای صفت استطاله نام نهند نعوذ بالله من جهالة الجهال و تحقیق زیاده برای حرف ضاد در تجوید
می آید ان شاء الله تعالی و حرف هوائی یکیست و آن الف است چراکه از هوای حلق پیدا میشود و بعضی علما
الف را و اسما واو ساکن ماقبلش مضموم و یای ساکن ماقبلش مکسور هر سه را هوائی گویند که الف از هوای
حلق و واو از هوای لب [illegible] و همین هر سه را حروف مد هم میگویند چراکه
مد در اینها پیدا میشود و حروف خفیه چهار هستند ها و حروف مد چراکه چون این حروف در آخر کلمه
مخفی باشند خوب ظاهر نباشند لهذا برای اظهار ایشان در حروف مد کشش [illegible] و در های کنایه [illegible]

معمول شد و حرف لین دو هستند واو و یای ساکن ما قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف مد
و همزه چونکه اکثر تعلیل و تغیر درینها واقع میشود لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همزه را حرف
علت نگویند و حروف قلقله پنجست ق ط ب ج د و متفق علیه جمیع قراء و مشهورترین اینها قافست و در باقی
حروف اختلافست و قلقله در لغت حرکت دادن چیزی را گویند چونکه بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه
جنبش اینها پیدا باشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصة در حالت وقف بر این حروف که زیاده شبهه
جنبش اینها رود و غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توهم و شبهه
جنبش ایشان رود نه آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حرف ساکن در جمیع حروف در فن قراءت
بسیار معیوبست قلقله باشد یا غیر آن پس آنچه عوام این زمانه در وقف حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند
که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه مسموع شود این محض غلطست اجتناب ازین فعل
واجبست بدانکه بعض از صفات مذکوره قوی هستند مانند جهر و شدت و اطباق و استعلا و استطالت و قلقله
و صفیر و تفشی و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و همس و رخاوت و استفال و انفتاح صفات
ضعف هستند پس هر حرفیکه دران سه صفت قوت باشند آن قوی تر خواهد بود و ازان حرف که دران
دو صفت قوت باشند و هر حرفیکه دران چهار صفت قوت باشد آن حرف از صاحب دو صفت قوت بسیار قوی خواهد بود
و همچنین صفات ضعف را قیاس باید کرد پس هر حرفی که دو صفت ضعف دارد از صاحب یک صفت ضعیف
زیاده ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذلقه شش حرف اند ف ر م
ن ل ب مذلقه برای آن میگویند که از کناره زبان و لب و کام پیدا میشوند و ذلق کناره و جانب شی را
گویند و باقی حروف را مصمته میگویند برای آنکه صمت بمعنی منعست چونکه این حروف هر کلمه رباعی و خماسی
را ازانکه از حروف مصمته محضه مرکب شود منع میکنند لهذا مصمته میگویند یعنی هر کلمه رباعی و خماسی که از
حروف مصمته مرکب باشد ضرورست که دران حرفی از حروف مذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف مصمته
ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت بعجم کرده میدهند و سوای این صفات
دیگر صفات حروف هم هستند لهویه و لثویه و ذولقیه و شجریه و اسلیه و مبنوره و غیره که تفصیل اینها را
گذاشتم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در مقصد تجوید اهم دخل کم میداشتند فقط

باب سوم در بیان تجوید حروف

بدانکه مقصد اصلی ازین فن همین بابست و باقی دیگر ابواب و مسائل خادم و تابع این بابست پس طالب را
واجبست که درین باب بسیار تامل کند و فکر صائب صرف سازد و از استاد حاذق موافق این باب اخذ

کند والا در خواندن قرآن غلطی خواهد شد واجتناب از غلطی و تجوید و ترتیل قرآن واجبست هر که تجوید قرآن
نکند گنهگارست چرا که کلام الله بتجوید و ترتیل از نزد خدای تعالی نازل شده و بهمان تجوید بذریعه
اساتذه ثقات بما رسیده پس تجوید واجب شد و ترک تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف حرف جدا
و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدود را ممدود ادا سازد و
بجائی که وقف منقولست وقف کند و بی محل وقف نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده مسموع شود
و در تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث وارد شده که حاصل همه با تجوید قرآن و حفظ وقوفست و آن
تجوید خواندن قرآنست بقواعد والحان عرب نه الحان اهل عشق و فسق که آن ممنوعست برای حفظ تجوید سلف
قواعد تجوید را ضبط کرده اند و باب رعایت حروف منعقد ساخته تا قاری از استاد ثقه موافق آن قواعد اخذ
کرده مشق را بران قواعد چسپان ساخته از الحان ممنوع محفوظ ماند و الحان ممنوع دو قسمست جلی و خفی
لحن جلی خطای اعراب یا کلمه است یا کم کردن از اصل کلمه یا زیاده کردن بر اصل کلمه که ازان خلل در معنی
آید و لحن خفی خطا در مخرج حروف و صفات آن باشد و خفی را بجز قاری ماهر دیگری معلوم نکند بخلاف جلی
که آن را هر کس دریافت کند پس لحن خفی مانند از هم جدا ناساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را
و ما بین اینها تمیز نکردن و باریک را پر خواندن و راء را مکرر کردن و لامات را پر و نونات را تغلیظ ساختن
و هکذا و درین لحن خفی اگرچه اختلال معنی نشود اما قرائت قرآن بی حسن شود پس قرآن برعایت این همه
امور از خدای تعالی بوسیله جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام و صحابه کرام و اساتذه علیهم الرضوان
بما رسیده چنانچه علامه جزری در نشر نوشته ولا شك ان الامة كما هم متعبدون بفهم معانی
القرآن واقامة حدوده هم متعبدون بتصحيح الفاظه واقامة حروفه على الصفة المتلقاة من
ائمة القراءة المتصلة بالحضرة النبوية الافصحية العربية التي لا يجوز مخالفتها ولا العدول
عنها الى غيرها والناس فی ذلك بين محسن ماجور ومسئ آثم او معذور فمن قدر على تصحيح
كلام الله تعالى باللفظ الصحيح العربي الفصيح وعدل الى اللفظ الفاسد العجمي او النبطي القبيح استغناء
بنفسه واستبدادا برأيه وحدسه واتكالا على ما الف من حفظه واستكبارا عن الرجوع
الى عالم يوقفه على صحيح لفظه فانه مقصر بلا شك وآثم بلا ريب وغاش بلا مرية فقد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة لله ولكتابه ولرسوله ولائمة المسلمين
وعامتهم اما من كان لا يطاوعه لسانه ولا يجد من يهديه الى الصواب بيانه فان الله
لا يكلف نفسا الا وسعها ولهذا اجمع من نعلمه من العلماء على انه لا تصح صلوة قارئ

خلف امي وهو من لا يحسن القراءة واختلفوا في صلوة من يبدل حرفا بغيره سواء تجانسا او تقاربا
واصح القولين عدم الصحة كمن قرأ الحمد بالعين والذين بالتاء او المغضوب بالخاء او الظاء لذلك
عد العلماء القراءة بغير تجويد لحنا وعدوا القارى بها لحانا انتهى ترجمہ شک نیست درین که
بتحقیق چنانکه امت محمدیه متعبد و مامور اند بفهم معانی قرآن و تعمیل باوامر قرآن همچنان متعبد و مامور اند
بتصحیح الفاظ قرآن و درستی حروف آن بران صفت که گرفته و آموخته شده از ائمه قرات بسند
متصل بآنحضرت نبوی عربی که افصح العرب بودند علیه الصلوة والسلام آن صفت و طریقه که مخالفت
آن جائز نیست و نه تجاوز از آن طریقه و صفت بسوی دیگر طرق و مردم در ادای این صفت
و طریقه قرات دائر اند درمیان خوب خوان و بد خوان و ثواب یابنده و بدخوان گنهگار یا معذور
پس هر که قادر باشد بر تصحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی فصیح باز عدول و تجاوز کند بسوی لفظهای
عجمی یا نبطی زبون خود را غنی و انداز تعلم تجوید وا گذارکند بر فهم و استنباط خود و اعتماد کند برانچه
بر حفظ و خواندن آن خوگر شده و از راه تکبر رجوع بسوی عالم قرات نکند و از دانا نموده تا او آن
متکبر الفاظ صحیح قرآن بیاموزد پس آن شخص قصور وار ست بلاشک گنهگار ست بلاریب و دغا باز ست
بلاشبهه پس بیشک فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که دین همین خیر خواهی ست برای خدا و کتاب
او و رسول او و برای ائمه مسلمین و عوام مومنان را لیکن کسیکه زبان او در قابو نباشد و هم استاد ماهر
میسر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدهد کسی نفس را مگر بقدر طاقت او و همین سبب اجماع کرده اند علمای
که معلوم ما هستند برینکه جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد که قرات قرآن را
بتجوید نداند و اختلاف ست درمیان علما در نماز کسیکه بدل ساز حرف را بغیر آن حرف که مجانس آن
یا قریب المخرج باشد و صحیح ترین قولین عدم جواز ست مانند کسیکه بخواند الحمد لله را بعین بجای حا
والذین را بتا و مغضوب را بخا بجای غین و بظا بجای ضاد و همین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید
را لحن و قاری بلا تجوید را لحان فقط پس از تصریح ابن جزری تمام شبهات اهل زمانه در تجوید حرف ضاد
صاف شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم رکن این علم شد لهذا مناسب شد که
این فقیر هم یک سند از سندهای مسلسلات خود درج این رساله سازد پس میگویم که خواندم قرآن
مجید و فرقان حمید از اول تا آخر بروایت حفص بر والد ماجد خود مولوی [illegible] مغفور و هم از
ایشان بقرات سبعه مکرره متواتره جسته جسته شنیدم و والد من خواندند بر قاری مصلح الدین پانی پتی
و ایشان بر قاری عبید الله مرحوم و سند ایشان مشهور ست و هم خواندم و شاید هم قرآن بر استاد

و مرشدی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سره و سند ایشان هم مشهور است اختصارا ترک شد و نیز شنوم
و خواندم قرآن بقرارت سبعه بکرره متواتره بقاعدهٔ جمع الجمع مع کتب قرارت بر استادی مولوی
امام الدین امروهوی قدس سره و ایشان بر مولوی محمد کرم اسعد و ایشان بر حاجی عبد المجید صوبه مند
و نیز خواندند و شنوند و والد من مولوی محمد پانی پتی بقرارت سبعهٔ بکرره متواتره بقاعدهٔ جمع الجمع
بر حاجی عبد المجید مذکور و ایشان بر حافظ غلام مصطفے و ایشان بر محمد گجراتی و او بر حافظ عبد الغفور
دهلوی و او بر شیخ عبد الخالق متوفی و او بر شیخ بقری و او بر شیخ عبد الرحمن یمنی و او بر والد خود
شیخ سجاده یمنی و او بر شیخ ابی نصر طبلاوی و او بر شیخ الاسلام زکریا و او بر برهان قلقیلی و او بر محمد
بن جزری صاحب نشر و او بر ابو العباس احمد و او بر والد خود شیخ ابی عبد الله الحسین و او بر امام ابی محمد القاسم
و او بر ابی العباس احمد و او بر امام ابی الحسن علی و او بر ابی داود سلیمان و او بر امام ابی عمرو دانی رحمه الله
و گفت دانی که خواندم قرآن بروایت حفص بر ابی الحسن و او بر علی هاشمی و او بر اشنانی و او بر عبید
و او بر حفص و او بر عاصم و او بر ابو عبد الرحمن و زر ابن حبیش خواند و ابو عبد الرحمن از عثمان و علی
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود اخذ کرده و زر از عبد الله بن مسعود و عثمان رض اخذ کرده
و این همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم اخذ کردند و سوای این سند دیگر سندها هم بودند
اختصارا حذف شدند پس حسب سند و کتب آنچه رعایت حروف باین حقیر رسیده نوشته میشود پس قاری
را بباید که میان ث و س و ص و میان ذ و ز و ض و ظ و میان ت و د و ط و میان ح و ه
و میان ق و غ فرق کند تا در مخارج اینها خلط نشود و هر یک ممتاز از دیگر مسموع شود و هر جا
که مثلین جمع شوند خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه مانند وجهه و طبع علی باید که چنان تلفظ کند که ادغام
نشود و یکی از مثلین ساقط هم نشود و هر جا که میان دو حرف قرب مخرج باشد مثل اعهد و تطوع خیرا
جدا جدا تلفظ کند که ذات و صفت کسی از هر دو زائل نشود و همزه را باید که نیک ادا کند تا به تحقیق
یا تسهیل ادا شود و بوقت تلفظ آن قاری را جنبش ناف خود محسوس شود و نه دیگر کس را و هر جا که دو همزه
جمع آیند مانند ءَاَنذَرْتَهُمْ و بِالسُّوٓءِ اِلَّا باید که هر دو را بتحقیق کامل ادا نماید تا سست و ضعیف
ادا نشود و تا خلط قرارت قرا با هم نشود و در ابتدای کلمه همزه را شیرین و لطیف رخو اقصا ادا سازد در مانند
الحمد و الذین خصوصا و قتیکه بعد آن الف آید بسیار لطیف ادا سازد و اگر بعد آن حرف مغلظ یا مفخم
آید بسیار محافظت کند که پر نشود مثل الله و اللهم و الطلاق و اصطفے و اصلح و اگر برابر آن همچنین
آن واقع شود باید که بسیار لحاظ کند تا بسهولت ترقیق ادا شود نحو اهدنا و اعوذ و اعطی و احق

واحطتُ که بعض مردم این اخراب سازند و مانند متوع ادا کنند این حرکات بسیار شنیعست و ب را پیش از حرف
مفخم بکوشش تمام باریک و نازک ادا کنند مثل بطل و بغی و برق والبصر و خیال دارد که در ترقیق شدت آن
زائل نشود خصوصاً بوقت مجاورت آن بحرف خفی یا ضعیف نحو بهم و به و بثلثة و بذی و اگر ساکن
باشد صفت شدت و جهر او خوب ادا کنند و همچنین در تمام حروف قلقله شدت را از دست ندهد و هم افراط
نکنند که بای فارسی شود نحو فارغب تجعلون و یقطعون و مطلع ان لیسرق پیدا باد که در حروف
قلقله رعایت قلقله لازمست و آن اینکه سامع را بحالت سکون حرف و توجه خود توهم حرکت شود چنانچه
در روم بحالت توجه سامع حرکت میکند همچنین در قلقله بحالت توجه توهم حرکت شود نه آنکه حرف قلقله
بحالت سکون متحرک یا مشدد شود و یا بعد ادای حرف قلقله صوتی دیگر پیدا شود که این غلط محض است
چنانچه جهال زمانه همین غلطی تلفظ دارند بلکه در رسائل خودها درج ساخته خلق را گمراه ساختند بلکه بعض
جهال تلفظ حرف قلقله مانند صدمه ضرب صدا میکنند نعوذ بالله منه و این جمله فنا و را سبب عدم خدمت
استاد ثقه است که عبارات سلف را غلط فهمیده استخراج این تحریف کرده اند و اگر در کسی رساله خلاف این
نوشته باشد پس آنرا اول باین مطلب باید نمود و اگر احتمال تاویل نداشته باشد پس آن قول را حکم کالای بد
بریش خاوندش باید زد و باید نمود ت را رعایت کنند تا رخوه نشود و دال هم نشود خصوصاً وقتیکه ساکن
باشد مثل ثقلت یا بعد از وی حرف مفخم بیاید مثل مستطر و تتوفی و ترک یا بعد از تای ساکن دال یا لام
یا نون واقع شود مانند فترة و تتلو و فتنة نیک تلفظ و تحفظ کنند تا شدت زائل نشود و اگر بعد از
تا حرف اطباق آید رعایت کنند تا نازک و رقیق و شدید ادا شود مانند افتطمعون و تطهیرا
و تصدیة و تظلمون و اگر دو تا جمع شوند بسیار حفاظت کنند که در صفات آن فتور نشود و جدا جدا
ادا شود مانند تتوفیهم و کدت ترکن و تتوفوا و همچنین هر جا که تکرار مثلین واقع شود مثل حاججتم
ثالث ثلثة و صدقة تکم و شططا و یطبع علی ... بصورت بسیار تحفظ کنند تا یکی از مثلین ناقص
و زائل و متداخل در دیگری نشود و ث حرف ضعیف است چون ساکن باشد و مجاور حرف قریب المخرج خود
افتد مثل لبثتم و لبثنا خصوصاً چون ب را بسین و ث را بشین ادا کنند خوب اظهار کنند تا از مخرج خود ادا
شود مثل و ورث سلیمان میراث السموات حدیث ضیف و حیث شئتم و اکثر مردم اینجا سین
تلفظ کنند این غلط نیست و در دیار هند این غلطی هم مانند غلطی ضاد است عالم و جاهل همه غافلند
ج را رعایت باید کرد تا مشابه شین یا ژای فارسی یا جیم فارسی نشود خصوصاً وقتیکه ساکن باشد
و بعد از وی تا یا دال یا ذال یا را یا زا یا شین یا نون یا با بیاید مثل تجتنبون و اجمعـ...

وَتَجِدُونَهُ وَأَجْرُهُمْ وَتَجْزِي وَيَحْبِسُ وَأَخْرَجْنَا وَجِهَةٌ ح را از میان حلق مع صفت همس ادا کنند
تا ها نشود خصوصًا وقتیکه بعد آن حرف همجنس یا قریب المخرج آن افتد و حا ساکن باشد محافظت تمام کنند
تا بدل بها بعد خود نشود نحو فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَسَبِّحْهُ پس بعض مردم حا را بها بدل کنند و بعض ها را بحا بدل کنند
و ادغام سازند و این غلطست اجماعًا و همچنین چون برابر حرف استعلا افتد یا درمیان دو حرف استعلا افتد
بسیار محافظت کنند تا نازک و باریک ادا شود نحو أَحَطتُ وَالْحَقُّ وَحَصْحَصَ و خ را رعایت باید کرد
تا تفخیم ادا شود و با غین و قاف مخلوط نشود و باید دانست که تفخیم خا و تفخیم تمام حروف استعلا و اطباق و تفخیم حروف
استعلا سه درجه دارد اعلی و اوسط و ادنی پس چون حروف استعلا مفتوح باشند کامل التفخیم میباشند خصوصًا
وقتیکه بعد آنها الف آید تفخیم آنها اکمل باشد مانند خَلَقْنَا و غَلَبَ و طَغَى و صَعِيدًا و طَائِفٌ و اگر مضموم باشند
پس تفخیم آنها متوسط میباشد و چون مکسور باشند تفخیم آنها ادنی و بسیار کم میباشد لیکن خالی از تفخیم نباشد و الا
غلط خواهد شد و د را رعایت کنند تا تا ادا نشود خاصه وقتیکه بعد از تا واقع شود مانند ... و از جهر زیاده
احتیاط کنند و اگر بعد از دال ساکن ثا یا ذال یا نون افتد مانند يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَكهيعص ذِكْرُ
وَوَجَدْنَا وَقَدْ نَعْلَمُ بسیار احتیاط کنند تا مخلوط با بعد خود نشود و د ساکن را پیش از تا یا نون خوب اظهار کنند
تا ادغام یا مخلوط نشود و پیش از حرف مفخم احتیاط کنند تا ظا نشود مانند ذَرْهُمْ وَإِذَا فَإِن خصوصًا در لفظ
مُنذِرِينَ و مَحْذُورًا و ذَلَّلْنَاهَا بسیار احتیاط کنند که ظا نشود و ر را چنان ادا کنند که صفت تکرار ازو ظاهر
نشود خصوصًا وقتیکه مشدد باشد زیرا که صفت تکرار لازمه تلفظ را است یعنی چون تلفظ آن کرده شود مشابه به
تکرار شود و بعض مردم گمان کرده اند که حقیقة و ماهیة تکرار لرزانیدن زبانست بر مخرج بار بار و این
غلطست الا در کتابها چنین را پیدا خواهند شد پس از انتفای تکریرش بسیار سعی کنند لیکن اخفایش تا این حد
هم نرسانند که بالکل زائل گردد و رای مشدد مانند طا مسموع شود بلکه تکریرش باقی باشد اما مخفی و زبان را
در تلفظ آن یکبار بر مخرج او ضرب زده بطوری بردارد که آواز تکرار مسموع نشود و در حصر صوتش مبالغه نکنند
و الا شبیه بطا خواهد شد و ز را احتیاط کنند تا سین آمیز نشود خصوصًا وقتیکه پیش از حروف مهموسه و جیم
و دال و را و قاف و کاف و لام و نون واقع شود بسیار احتیاط کنند مانند كَنَزْتُمْ وَمُزْجَاةٍ وَتَزْدَرِي
وِزْرَكَ وَرِزْقًا أَزْكَى وَلَيُزْلِقُونَكَ وَالْمُزْنِ و س را احتیاط کنند تا مشابه زا و صاد نشود و
صفت انفتاح و استفال او زائل نشود خصوصًا وقتیکه بعد آن حرف اطباق آید مانند بَسْطَةً و مَسْطُورًا
و تَسْتَطِعْ و باید که همس او را نگهدارد و پیش از حروف باقیه مانند مُسْتَقِيمٍ و سَبِيلٍ احتیاط کنند که زا و صاد
نگردد و ش را رعایت کنند تا جیم و زای فارسی نشود و صفت تفشی و استطاله او زائل نشود خاصة

اختاروا ذلك ان قلت اذا لم تبلغ الاستطالة قدر المد الطبيعي فهي لا تختص بالضاد بل الشين المعجمة
مستطيلة ايضا للتفشي ولذا صرح في الرعاية في باب اختلاف المخارج باستطالة الشين
وصرح فيها في بيان التفشي ان الشين تنفشت حتى اتصلت بمخرج الظاء المعجمة فظاهر ان التفشي
يوجب استطالة الصوت فكل متفش مستطيل وقد عرفت حروف التفشي في بابه وبالجملة ان الحروف
على اربعة مراتب الذي لا يمتد اصلا وهي الحروف الشديدة وزماني يمتد قدر الف هي حروف المد
وزماني يقرب من قدر الف وهي الضاد المعجمة وحروف التفشي وزماني يقرب من الاني وهي بواقي
الحروف فالزماني القريب من المد الطبيعي يعم اطلاق المستطيل على جميعها لظهور طولها فلم خصت
الاستطالة بالضاد قلت هذا سوال حسن وجواب مشكل وغاية ما يمكن ان يقال ان الضاد شابهت
بالظاء المعجمة في التلفظ وشاركها في جميع الصفات الا المخرج والاستطالة اذ الظاء قريب من الاني
كما عرفت فصرح باستطالة الضاد ليظهر الفرق عن الظاء ولذا قال ابن الجزري والضاد باستطالة
ومخرج ميز عن الظاء وكلها تجيء ولم تمس حاجة الى بيان استطالة حروف التفشي على ان بيان تفشيها
يغني عن استطالته وضد الاستطالة القصر بكسر القاف وفتح الصاد ولم يقع الاصطلاح به انتهى
عبارته پس درین عبارت تامل باید کرد که اکثر شبهات رفع شوند اول باید دانست که تمیز دو قسم
میباشد یکی ذاتی و دیگر صفاتی چنانچه تشابه هم دو قسم میباشد ذاتی و دیگر صفاتی پس میان ضاد و ظا
بسبب مخالفت مخرج میان ایشان تمیز ذاتی حاصلست پس تشابه ذاتی میان دو حرف متحد المخرج میباشد
مانند سین و صاد و دال و تا که در مخارج خود ها متحد هستند و تمایز از یکدیگر درینها بسبب صفات حاصل میشود
پس درینها تشابه ذاتی و تمایز صفاتیست تشابه صفاتی میان دو حرف مختلف المخرج و شریکة الصفات
میباشد چنانچه میان ضاد و ظا و دیگر حروف که با وجود مخالفت مخرج شرکت در صفات دارند و مراد از
صفت عرض مفارق نیست بلکه عامست از عرض مفارق و دائم و لازم وجود که از وجود ملزوم خود
هرگز جدا نمی شود پس هر حرفیکه با حرف دوم شرکت در مخرج دارد بصفات خود از ان ممتاز می شود
و هر حرفی که با حرف دوم شرکت در صفات دارد بمخرج خود از ان ممتاز ست چنانچه این مضمون را
جزری در نشر تصریح کرده و گفته که ضاد و ظا ازان قسم هستند که بمخرج خود ها ممتاز اند و بصفات همه
سوای استطاله مشترک اند پس حالا معلوم شد که ضاد و ظا بسبب اختلاف مخرج خود ها از قسم کاف و تا
شدند نه از قسم سین و صاد چه میان ضاد و ظا نفس تمیز و فرق بسبب اختلاف مخرج حاصل بود اما
ظهور آن فرق و تمیز بسبب صفت استطاله روشن شد لهذا صاحب جهد المقل لفظ لیظهر الفرق آورده

مخفف هم نگردد و مانند تهوع هم ادا نشود ع را نیز در هر حرف رعایت کنند تا مخلوط بخا و قاف نشود در مثل
يَغْشَىٰ و اَسْتَغْفِرْ و غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ وَلَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا وَ ضِعْفًا ف را خوب ظاهر کنند تا فای عجمی نشود
خاصه وقتیکه قبل از میم یا واو آید مانند تَلْقَفْ مَا صَنَعُوْا وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ و همچنین نیز و با اظهار کنند
نزد اکثر قراء ق را چنان ادا کنند که صفت استعلا از و زائل نشود و غین آمیز و مشابه کاف نشود خصوصاً
وقتیکه قبل از کاف آید مانند خَلَقَكُمْ و خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و اگر قاف ساکن پیش از کاف آید مانند اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ
باتفاق ادغام باید کرد اما در ابقای صفت استعلا خلافست و عدم ابقا اولی ست و صفت قلقله درین
حرف از همه حروف بیشتر ست رعایت آن در وقف باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد ک را احتیاط
کنند تا کاف فارسی که آنرا کاف صما گویند نگردد و خصوصاً وقتیکه مکرر باشد مانند بِشِرْكِكُمْ و یا قبل مهموسه آید
مانند تَشْكُرُوْنَ بسیار احتیاط کنند که صوت در آن جاری نشود چنانچه لغت بعضی عجمیانست ل را نیک رعایت کنند
تا رقیق و نازک ادا نشود خاصه وقتیکه مجاور حرف استعلا افتد مانند ظَلَّ و ضَلَّ و يَصْلَىٰ و صَلَّىٰ و الصَّلوٰة
و اخْتَلَطَ و سَلَّطَهُمْ و جَعَلَ اللّٰهُ و اگر بعد لام ساکن نون آید خوب اظهار کنند لام و سکون آن را و حذر کنند از
آنچه عجمیان میکنند که بقصد اظهار آن در آن قلقله پیدا می کنند بلکه در لام حرکت نیز محسوس میشود و این هرگز
جائز نیست مانند جَعَلْنَا و اَنْزَلْنَا و ظَلَّلْنَا و اگر بعد لام ساکن را آید ادغام واجبست مانند قُلْ رَّبِّ و همچنین
لام تعریف مدغم میشود در چهارده حرف و آنها اینست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن
و این حروف چهارده گانه را حروف شمسیه گویند و در حروف باقی مدغم نشود م را چنان ادا کنند که مفخم نشود
خاصه وقتیکه مجاور حرف مفخم آید مانند مَخْمَصَةٍ و مَرَضٌ و مَا اللّٰهُ و این حرف صاحب غنه است
و وقتیکه مدغم باشد یا مخفی پس غنه آن خوب ظاهر کنند و اگر بعد آن الف آید از تفخیم آن بسیار بسیار احتراز
کنند چنانچه اعاجم این میم را پر ادا کنند این غلطست مانند مَالِكِ و مَا اَنْزَلَ و میم ساکن را سه حکمست
ادغام و اظهار و اخفا اما ادغام وقتیست که بعد آن میم آید مانند لَهُمْ مَّا و حَمَلَهُ و هُمْ دوم اخفا نزد
با مانند يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و رَبَّهُمْ بِهِمْ پس در حالت ادغام و اخفا غنه را خوب اظهار کنند سوم اظهار نزد حروف
باقیه خصوصاً وقتیکه پیش از واو و فا آید خوب اظهار کنند بحدی که هر که لبها او را ببیند توهم کند که ضم خوانده اما در تلفظ اظهار و سکون
کامل باشد که اصلاً بوی ضمه و غنه مطلقه نباشد گو بوی غنه لازمه مانده باشد مانند هُمْ فِيْهَا و عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ و لَهُمْ عَذَابٌ
و در باب اظهار هم مرعی شده و هر دو روایت صحیح اند اما اخفا را راجح گفته اند ن را رعایت کنند که مفخم نشود و وقتیکه ساکن باشد بسیار بسیار
احتیاط کنند که مخفی ادا نشود مانند اَلْعٰلَمِيْنَ و يُؤْمِنُوْنَ خاصه وقتیکه بعد آن الف آید بسیار احتیاط
کنند که مفخم نشود مانند اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ و را رعایت کنند که از مخرج خود مع صفاتها ادا شود و مخلوط

بکاف ادا نشود خاصةً و قبیلةً یکسو باشد مانند عَلَيْهِمْ و بِهِمْ و همچنین چون مجاور متقارب خود آید باحتیاط
تمام ادا کند مانند وَسَبِّحْهُ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ و مَعَهُمُ الْكِتَابَ و یا بین الالفین آید نحو بَنٰهَا و طَحٰهَا یا ساکن
باشد مانند اَهْدِنَا و اَلْعِهْنِ و اَهْتَدٰی و اگر مشدد باشد از تفخیم و فک ادغام احتراز واجبست مانند
اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ و را چون مضموم یا مکسور باشد محافظت کند که خوب بضم الشفتین ادا شود مانند تَفَاوُتٍ
وُجُوهٌ خاصةً و قبیلةً و واو جمع شوند و انچه درمیان واو را از مخرج فا تلفظ کنند بسیار بدست
ازین احتراز واجبست و اجتماع دو واو بر پنج نوعست اول آنکه واو اول ساکن باشد و دوم متحرک
و حرکت ما قبل از جنس وی نباشد مانند اٰوَوْا و نَسُوهُمْ اَوْ وَنَصَرُوْا و درینجا ادغام باید کرد دوم آنکه
واو اول ساکن باشد و ما قبل او مضموم مانند اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا پس درینجا اظهار واجبست و قصد
ضم الشفتین باید کرد تا خوب درست ظاهر ادا شود و همین حکم دارد آن واو که در صلهٔ ضمیر پیدا شود
مانند فَاجْتَبٰهُ وَوَهَبْنَا سوم آنکه واو اول مضموم باشد دوم ساکن مانند دَاوُدَ و وُرِيَ
چهارم آنکه هر دو واو متحرک باشد مانند وَوَجَدَكَ وَوُضِعَ وَخُذِ الْعَفْوَ وَامُرْ پنجم آنکه واو
اول مشدد باشد و دوم متحرک مانند بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در جمیع این صورها واو را نیک ظاهر ادا کند
یا را خوب لطیف و سلیس ادا کند بدانکه اجتماع یاءین هم چهار صورت دارد اول آنکه یای اول
ساکن ما قبلش مکسور و دوم متحرک باشد مانند فِيْ يُوْسُفَ و در حکم همینست آن یا که از صلهٔ ضمیر پیدا
شود مانند لِقَآئِهٖ يَقُولُ پس هر دو را خوب اظهار کند و احتیاط کند که ادغام نشود بسیار
سلیس و تمکین یا ادا کند دوم آنکه اول مفتوح باشد و دوم ساکن مانند حُسْنَيَيْنِ سوم آنکه هر دو
یا متحرک باشد مانند فَلَنُحْيِيَنَّهُ چهارم آنکه اول مشدد باشد مانند وَلِيِّيَ اللّٰهُ وَلَا يُحِيْطُ هم
پس جمیع این صور خوب درست و مظهر و محقق ادا سازد و تنبیه بدانکه در لفظ لَا تَاْمَنَّا در سورهٔ یوسف
جمیع قرا را دو وجه هستند یکی روم دوم اشمام و معنی روم آنکه فک ادغام نون کرده باخفای ضمهٔ نون
میخوانند بنحوی که هر که قریب و متوجه سماع باشد حرکت مخفی را دریابد و هر که دور باشد و یا نزدیک باشد
لیکن متوجه بسوی کیفیت تلفظ نباشد آنرا اصلا خبر نشود و ازین اخفا حرکت تعبیر میکنند بانکه روم ابقای
ثلث حرکت و اسقاط دو ثلث حرکتست الا تجزیه و تقسیم حرکت معنی ندارد و دوم اشمامست و معنی اشمام
درینجا در باب وقف ضم الشفتین بلا صوتست یعنی قاری بوقت تلفظ نون مشدد بدو لب اشاره بضم نون
میکند و در حقیقت ضمه نباشد بلکه با دغام محض تلفظ کرده آن ادغام را بضم الشفتین مخلوط ساخته بو
حرکت اوه و در وقف بوقت ساکن کردن حرف آخر بدو لب اشاره بحرکت حرف آخر کنند و سوای این دو وجه

در لفظ لاتأمنّا ادغام محض جائز نیست و جمیع قرا در روم در اینجا افضل است اگرچه بسبب سهولت اکثر قرا اشمام را اختیار کرده اند

باب چهارم در بیان نون ساکن و تنوین

بدانکه نون ساکن و تنوین در تلفظ برابر است لیکن فرق در کتابت است نون ساکن در کتابت هم باشد و در تلفظ نیز و تنوین
در کتابت نباشد فقط در تلفظ پیدا باشد چه تنوین هم نون ساکن است که در خواندن دو فتحه یا دو ضمه یا دو کسره
پیدا میشود و چون هر دو یکی شدند پس احکام خود با هم برابر شدند پس بعد نون ساکن و تنوین لا بد یکی از حروف
بست و هشتگانه خواهد آمد چرا که الف خارج است از شمار برای آنکه اگر الف بعد نون ساکن و تنوین آید اجتماع ساکنین
علی غیر حده لازم آید و آن جائز نیست و همزه در شمار است لا که مرکب از لام و الف است آن هم در شمار نیست
بلکه لامش حکم لام و الفش حکم الف دارد پس بنسبت حروف بست و هشتگانه نون ساکن و تنوین چهار حال دارد
ادغام و اظهار و اخفا و قلب اما ادغام پس نزد حروف یرملون است یعنی اگر یکی ازین حروف شش گانه
بعد نون ساکن و تنوین آید آن نون ساکن و تنوین را در حرف ما بعد خود ادغام کنند و آن بر دو قسم است ادغام
کامل بلا غنه و ادغام ناقص با غنه اما ادغام بلا غنه در ل و ر میشود مانند غفورٌ رّحیمٌ و من رّبّکم
من لّدن و همزةٍ لّمزةٍ و ادغام با غنه در حروف ینمو میشود و غنه آوازی را گویند که از دماغ می آید
مانند من مّثله عذابٌ مّقیمٌ من نّعمةٍ یومئذٍ نّاضرةٌ من وّالٍ رحمةٌ وّاسعةٌ من
یّقول و عظیمٌ یّوم بدانکه این ادغام وقتیست که نون ساکن آخر کلمه و حرف یرملون اول
کلمه دیگر باشد و اگر هر دو در یک کلمه باشند ادغام ممتنع باشد مانند دنیا و قنوان و صنوان و بنیان
و در قرآن غیر این چهار کلمه وارد نشده و سبب عدم ادغام آنست که ادغام برای تخفیف میکنند و درین کلمات
از ادغام زیاده ثقل میشود زیرا که الدّیّا ثقیل است از الدنیا و دوم آنکه درین کلمات ادغام موجب التباس
میشود و التباس مانع ادغام است بدانکه حفص راوی عاصم است نون ساکن را در کلمه ن و القلم و در کلمه
یٰس و القرآن الحکیم هم اظهار میکند و با وجود دو کلمه ادغام نکند اما اظهار پس نزد شش حروف حلق است
که ء ه ح خ ع غ باشد یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین یکی ازین حروف حلق آید پس آن نون ساکن و تنوین
را اظهار می کنند جمیع قرا خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه و مراد از اظهار آنست که نون ساکن و تنوین
از مخرج خود صاف بلا غنه و بلا تغیری ادا شوند مانند ینأون من اٰمن و ذاهبٌ الی ربّی لا ینهون
من هاجر احقٌّ هو انعمنا من علمٍ و بذبحٍ عظیمٍ ینحتون و من خیرٍ نّعلم علیمٌ
فسینغضون من غیرکم و قلیلةٍ غلبت و المنخنقة من غلٍّ و ذکرًا خالدین لکن
قلب در یک حرفست و آن باست یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین حرف با آید آن نون و تنوین را میم بدل کنند

نزد همه قرا خواه در یک کلمه باشد خواه در دو کلمه مانند أَنْبِئْهُمْ و مِنْ بَعْدِ و سَمِيعٌ بَصِيرٌ اما اخفا پس نزد
همه قرا باقیست و آن پانزده حروف هستند سوای حروف حلقی و یرملون و باکه ت ث ج د ذ ز
س ش ص ض ط ظ ف ق ک یعنی اگر یکی ازین حروف پانزده گانه بعد نون ساکن و تنوین آید پس
نون ساکن و تنوین اخفا کنند با غنه اتفاقاً خواه در یک کلمه باشد خواه در دو کلمه یعنی اخفا آنست که نون
ساکن و تنوین را از مخرج خود ربوده در دماغ مخفی سازند بطوری که نه ادغام شود و نه اظهار بلکه حالتی باشد
بین بین اما در نون و تنوین مخفی زبان را دخل نیست مانند رنگ و آهنگ امثله اینها ظاهر است مانند ت
كُنْتُمْ فَإِنْ تَابَ وَ زَكٰوةً تَزِيدُونَ ث أُنْثٰى فَمَنْ ثَقُلَتْ ظُلُمَاتٍ ثَلٰثٍ ج أَنْجَيْنَاكُمْ
وَإِنْ جَنَحُوا صَبْرٌ جَمِيلٌ د جُنْدًا مَنْ دَخَلَهُ وَ عَمَلًا دُونَ ذ لِتُنْذِرَ مَنْ ذَا الَّذِي وَ ظِلٍّ ذِي
ثَلٰثٍ ز تَنْزِيلٌ وَ مِنْ زَكٰوةٍ وَ نَفْسًا زَكِيَّةً س تَنْسَوْنَ وَ مِنْ سُلٰلَةٍ رَجُلًا سَلَمًا ش يُنْشِرُ
فَمَنْ شَهِدَ غَفُورٌ شَكُورٌ ص يَنْصُرُونَ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ عَمَلًا صَالِحًا ض مَنْضُودٍ وَ مِنْ ضَعْفٍ
ذُرِّيَّةً ضُعَفَاءُ ط مَنْطِقَ فَإِنْ طِبْنَ وَ كُلَّ طَائِرٍ ظ فَانْظُرْ وَ مِنْ ظَلِيمٍ وَ مِرَاءً ظَاهِرًا ف
أَنْفُسَهُمْ فَإِنْ فَاءُوا وَ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ق يَنْقَلِبُ وَ مَنْ قَالَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ك
وَإِنْ كَانَ وَ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدانکه تنوین سوای این چارحال یک حال دیگر دارد و آن پنجم ست از احوال تنوین
و آن اینکه اگر بعد تنوین ساکن آید پس آن تنوین را حرکت کسره می دهند تا اجتماع ساکنین علی
غیر حده لازم نیاید مانند نُوحٌ ابْنَهُ و أَيُّهَا الَّذِي و بِغُلَامٍ اسْمُهُ فقط والله اعلم

باب پنجم در متفقات ادغام

و انچه موافق قرات امام عاصم ست یعنی امام عاصم ادغام میکند و دیگران نمی کنند بدانکه ذال اذ را
در ذال و ظا ادغام میکنند مانند إِذْ ذَهَبَ و إِذْ ظَلَمُوا و دال ساکن در دال و تا مدغم شود
مانند قَدْ دَخَلُوا و قَدْ تَبَيَّنَ و عَبَدْتُمْ و حَصَدْتُمْ و كِدْتَ و تای تانیث در دال و تا و طا
ادغام کنند مانند أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا كَانَتْ تَأْتِيهِمْ و قَالَتْ طَائِفَةٌ و لام قل و هل و بل در لام
و را مدغم شود مانند قُلْ لَكُمْ و بَلْ لَهُ و هَلْ لَنَا و قُلْ رَبِّي و بَلْ رَبُّكُمْ و مثال هل در قرآن نیامده هرجا
که دو حرف مثلین جمع شوند و اول ایشان ساکن باشد و دوم متحرک اول را در دوم ادغام کنند وجوبا
در یک کلمه باشد یا در دو کلمه مانند يُوَجِّهْهُ يُدْرِكْكُمْ كُلُّكُمْ مِنْهُ و عَصَوْا وَّ كَانُوا لیکن اول مثلین اگر
حرف مد باشد و حرکت ماقبلش موافق آن باشد پس آنجا ادغام ممتنع بود چنانچه گذشت و نیز گذشت که ادغام
قاف أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ در کاف میکنند و در ابقای صفت استعلا قاف خلاف است اصح عدم ابقا است

واظهار این کلمه هم منقولست اما ضعیفست ولام تعریف در حروف شمسیه مدغم میشود و در قمریه مظهر و همزه که قبل الست همزه وصلست در درج کلام ساقط شود و اگر ازین کلمه شروع قرارت کنند بهمزه مفتوحه شروع کنند تا ابتدا بسکون لازم نیاید چرا که لام تعریف در اصل ساکنست برای ابتدا ازین کلمه همزه وصل افزوده اند و تحقیق این در نحو مذکورست و امام عاصم در غیر اینها اظهار میکند مگر یک جا در سوره اعراف یلهث ذلك ثای یلهث را در ذال ذلك وصلاً ادغام میکند نه وقفاً و یکی در سوره هود و یا بنی ارکب معنا بای ارکب را در میم معنا ادغام میکنند تتمه بدانکه سوای امام عاصم ادغام دیگر حروف هم دارند و در ذکر آن اگرچه چندان فائده برای قاریان قرارت عاصم نیست لیکن خالی از فائده توضیح و تفهیم قرارت عاصم هم نیست لهذا استطراداً ذکر میکنم چنانچه ذال اذ در شش حرف ت ج د س ص ز مدغم میشود مانند اذ تبرأ و اذ جاؤکم و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعوا و اذ صرفنا و دال قد در هشت حرف مدغم شود ج ذ ز س ش ص ض ظ مانند لقد جاءکم و لقد ذرانا و لقد زینا و قد سمع الله و قد شغفها و قد صرفنا و لقد ضل و لقد ظلمك و تای تانیث ساکنه در شش حروف مدغم میشود ث ج ز س ص ظ مانند بعدت ثمود و نضجت جلودهم و خبت زدناهم و انبتت سبع و حصرت صدورهم و کانت ظالمة ولام بل و هل در هشت حروف ت ث ز س ض ط ظ ن مدغم میشود مانند بل تاتیهم و هل تعلم و هل ثوب و بل زین و بل سولت و بل ضلوا و بل طبع الله و بل ظننتم و بل نحن و هل نبئکم و سوای اینها دیگر ادغام برای غیر عاصم هم هست مانند ادغام کبیر ابوعمرو بصری و ادغام متقاربین مانند یفعل ذلك و نخسف بهم و یرد ثواب و یکتب ما و لبثت و غیر اینها هستند چونکه قاریان این ادغام کم بودند لهذا ترک کردیم

باب ششم در مد و قصر

بدانکه در اصطلاح تجوید مد کشیدن صوتست که در حروف مد و لین یا در حروف لین زیاده از قدر الف کشیده شود و قصر کشش مقدار یک الف را گویند و در اصطلاح قرارت سبعه مد آوردن الف را و قصر حذف الف را گویند و درینجا مراد معنی اولست بدانکه سبب مد حرف مد است و شرط مد همزه و ساکنست و حروف مد سه است الف دائما و واو و یای ساکن و حرکت ماقبل اینها موافق و اگر ماقبل واو و یا ساکن فتحه باشد آنرا حرف لین گویند و در ان هم بسبب ساکن مد کشیده شود چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی قرا در لفظ الله و رحمن مد تعظیم میکنند چرا که در مد تعظیم و محبت زیاده معلوم میشود اما پسند و معمول جمهور قرا نیست و در همزه برای آن مد میکنند که همزه

عسیر التلفظ است بسبب مد تلفظ آن آسان میشود و از مخرج خوب ادا شود و در ساکن برای آن مد میکنند
که تلفظ دو ساکن پیوسته بر زبان عرب ثقیل است چون مد میکنند این مد قائم مقام حرکت میشود یعنی
تلفظ دو ساکن را آسان سازد پس اگر بعد حرف مد همزه آید آن دو قسم است یکی آنکه همزه و حرف مد
در یک کلمه آید آن مد واجب است آن را مد متصل و مد اصلی گویند مانند جآء و سوٓء و جیٓء دوم آنکه
همزه و حرف مد در دو کلمه باشد و این مد جائز است و این را مد منفصل گویند مانند مآ أنزل و قالوٓا
إنّا و فیٓ أمّها و اگر بعد حرف مد ساکن آید آن هم بر دو قسم است مد سکون اصلی و مد سکون عارضی و مد سکون
اصلی بر سه قسم است یکی آنکه ساکنی که بعد حرف مد آمده در اصل وضع کلمه داخل است لیکن مدغم نیست
و این مد [illegible] هجا که در اوائل بعض سور واقع اند کشیده شود مانند الٓمٓ و حمٓ و صٓ
و این مد را مد لازم می نامند و مد مشبع و مد حروف هجا هم گویند و این مد هم لازم است ترکش جائز
نیست بدانکه در اول سورهٔ آل عمران جمیع قرا اتفاق دارند بر اینکه الٓمٓ را با الله وصل میکنند یعنی میم را
حرکت داده بلفظ الله وصل میکنند بجهت اجتماع ساکنین و کشیدن میم سه وجه جائز داشته اند
طول و توسط و قصر دوم آنکه ساکن اول حرف باشد و دوم مدغم باشد و این مد هم واجب است مانند
دآبّة و لا الضآلّین و أتحآجّونّی و این را باصطلاح اهل صرف اجتماع ساکنین علی حده
گویند و در تجوید مد سکون مدغمی نامند سوم آنکه حرف مد بدل از همزه باشد و ساکن دوم غیر مدغم
باشد مانند ءآلآن که در اصل ءأالآن و ءآلذّکرین که در اصل ءأالذّکرین بوده و این مد هم لازم
و نام این مد منقلب و مد مبدل می نهند برای آنکه همزهٔ ثانیه بدل از حرف مد شده و برای [illegible]
[illegible] همزه پس مد گشته بسبب اجتماع ساکنین و همزه را حذف کردن نتوانیم زیرا استفهام فهمیده
نشود و این قسم مد در قرآن شش جا واقع شده و الذّکرین در سورهٔ انعام دو جا و آلآن در سورهٔ
یونس دو و لفظ آللّٰه یکی در سورهٔ یونس دوم در نمل و در قراءت ابوعمرو هفتم جا هم هست در سورهٔ
یونس السحر و سوای این هفت جا این مد در قرآن یافته نشده بدانکه در مد مبدل جمیع قرا
وجه دیگر هم دارند و آن تسهیل همزه دوم است و تسهیل در لغت بمعنی آسان کردن است و در اصطلاح
قرا همزه را میان همزه و الف یا میان همزه و واو و یا میان همزه و یا خواندن است پس اگر همزه
حرکت فتحه داشته باشد آن همزه را میان همزه و الف باید خواند چنانچه درین مواضع مذکوره همین است
و اگر حرکت ضمه داشته باشد همزه را میان همزه و واو خوانند و اگر حرکت کسره داشته باشد همزه را
میان همزه و یا خوانند پس در مد مبدل اگرچه جمیع قرا تسهیل جائز میدارند اما مد [illegible] میخوانند بدانکه

هر جا که دو همزه جمع شوند هر دو را نیک تلفظ کند. و تحقیق تمام ادا کنند در تمام قرآن نزد امام عاصم مگر
تا یک جا در سوره فصلت در کلمه ءَاَعْجَمِیٌّ که بروایت حفص تسهیل همزه دوم باید کرد و در یک جا
تحقیق همزه دوم غلط است آه قسم دوم از مد سکون آنست که سکون وی عارضی باشد بسبب وقف یعنی
اجتماع ساکنین بسبب وقف میشود مانند عالمین پس اگر وقف کنند اجتماع ساکنین شود میان
یا و نون پس این مد را مد سکون وقفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طویل سه الفی
دوم مد توسط دو الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک الف است سوای مد طبعی که درحالت
قصر مد دو الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در دو الفی و سه الفی هم یک الف طبعی مراد است
این شش قسم مدات که مذکور شد همه با در حروف مد و لین بود اما مد در حروف لین آن هم بر دو نوع
اول مد وقفی مانند خَیْر و سَوْء و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر را نیز جائز داشته اند
اما معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن دوم همزه باشد مانند شَیْءٍ و سَوْءٍ یا غیر همزه باشد
چنانچه گذشت دوم مد غیر وقفی و آن مخصوص است در لفظ عین که در کٓهٰیٰعٓصٓ و حٰمٓ عٓسٓقٓ و بس پس تمام
اقسام مد تا اینجا هشت شد شش در حروف مد و لین و دو در حروف لین و یک قسم مد دیگر است اتفاق
مذهب ورش که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند اٰمَنَ و اٰتَیْنَا درین مد هم طول و توسط
و قصر هر سه وجه نزد ورش معمول و مقرر است چونکه درین دیار قرات امام عاصم بروایت حفص شهرت
دارد لهذا مقصود بیان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم و روایت حفص دارند لهذا بیان مذهب
ورش را ترک کردیم بدانکه مقدار کشش مد بقرات عاصم اینست که مد متصل و منفصل را برابر چهار الف باید کشید
و امتحان و دانستن این مقدار موقوف بر شنیدنست از قاری ثقه و یا بعقد انگشتان باین طور که برای هر الف
یک انگشت نه جلد و نه آهسته بند سازد پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت
عقد کند و هکذا یا باین طور فهیم معتدل قیاس کند که فتحه را در عقل خود خوب بسنجد که در چه قدر عرصه تلفظ
شود باز آن را دو چند ساخته خوب بسنجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی دو الفی شود
و دو الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود پس همین
میزان جمیع مدات را بسنجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز است مگر در مد لین وقفی که اینجا
دو الفی است این روایت نشر است و در مد مشبع چهار الف تا سه میکشند و در مد سکون مدغمی و منقلب است لفظی
و در سکون وقفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سوای مد طبعی حرف مد
همچنین است سکون وقفی در حروف لین که سه وجه جائز اند و در حرف عین که در فواتح است طول سه الفی

وتوسط دو الفی گفته اند وبعضی طول چهار الفی و توسط سه الفی گفته اما اول معمول بهست بدانکه اصطلاح مقرر
کرده اند برآنکه بر مد متصل و مد لازم مد سیاه نویسند و بر منفصل مد سرخ نویسند تا فرق باشد میان هر دو بدانکه در شمار
اقسام مد قرا اختلاف کرده اند و در وجه تسمیه هر قسم وجه وجیه ندارند اما آنچه از استادان دیدیم اما بطور نام شماری
چند اقسام بیان میکنیم که خالی از بصیرت نخواهد بود اول مد متصل مانند جَاۤءَ زیرا که همزه و حرف مد هر دو از اصل کلمه است
دوم مد منفصل مانند مَاۤ اُنْزِلَ که حرف مد در کلمه و همزه در کلمه دیگر است سوم مد بدل مانند اٰمَنَ و آن هست
چهارم مد تعظیم چنانچه بعضی در اسم اللّٰه و رحمٰن مد میکنند پنجم مد مبالغه و این در کلمه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه است یعنی
برای مبالغه در نفی مد میکنند و این مخصوص است با ابن کثیر و سوسی و قالون بیک وجه که مد منفصل را
اصلا مد نمیکنند ششم مد طلب مانند هَاۤ اَنْتُمْ برای آنکه متکلم طلب توجه مخاطب میکند هفتم مد فرق مانند آۤللّٰه
و آۤلْئٰنَ از برای آنکه این مد فرق میکند میان خبر و استفهام که در خبر مد نباشد هشتم مد تنبیه مانند زَکَرِیَّاۤ
و جهش معلوم نمیشود مگر آنکه سامعین را بکشش صوت خود هشیار و متنبه میسازد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در بعض وقت که بر الف میباشد بسیار میکشیدند نهم مد تمکین مانند اُولٰۤئِكَ و خَاۤئِفِيْنَ دهم مد عدل مثل
ءَاَنْذَرْتَهُمْ بمذهب قالون و هشام و دوری یازدهم مد حجز است که اجتماع ساکنین را از ثقل مانع میشود
مانند دَاۤبَّةٍ و وجه تسمیه اکثر اینها معلوم نشده ظاهرا بمناسبات کلیه تسمیه کرده نوشته اند و چندان فائده ندارند

باب هفتم در بیان صله‌های ضمیر

که آن را های کنایه هم گویند و آن ضمیر واحد مذکر غائب متصل مجرور یا منصوب است مانند لَهٗ و عَلَيْهِ و بِهٖ
و رَسُوْلَهٗ و يَتَّقْهِ بدانکه صله واو و یا را گویند که بعد ضمه های ضمیر مضموم یا کسره های ضمیر مکسور در لفظ
زیاده کنند نه در وقف و در قراءت باشد و در کتابت نباشد و همچنین واوی که بعد میم جمع زیاده کنند آنرا
هم صله گویند و این مخصوص است بقراءت ابن کثیر و یک روایت قالون و قبل از همزه برای ورش هم صله آید
و غیر ایشان میم جمع ساکن صله نکنند و نزد قرا اعتبار تلفظ است در قراءت اگرچه در کتابت نباشد نه اعتبار
صورت کتابت است در وقف نه در تلفظ چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و این صله ازان قبیل است که در کتابت
نباشد لیکن در تلفظ باشد و بعض کتاب در صله کسره یا کسره مجری و در صله ضمه واو ضمه مجری می‌نویسند بسیار
چیزها در کتابت هستند و در قراءت نیستند مانند الف لفظ اَنَا و واو اُولٰۤئِكَ و اُولِيْ و اُولَاتِ
ایشان فوائد دیگر است که در باب وقف و رسم الحروف حاصل میشود پس صله واو یا یا که زیاده میکنند
در تلفظ نه در خط و در وصل نه در وقف پس اگر ما قبل ها و ما بعد آن هر دو طرف متحرک باشد پس هر قاری صله
میکنند مانند لَهٗ ذُرِّيَّةٌ عَلٰى سَمْعِهٖ وَ قَلْبِهٖ و سبب صله آنکه ها حرف ضعیف و خفیفست قبل تر از

که در سرعت تلفظ در ادایش فتور آید لهذا با ضافهٔ حرف علت که موافق حرکتش باشد آن اقوت داوند تا خوب
ادا شود و اگر بعد های کنایه ساکن آید باتفاق قرا صله نشود مانند لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ وَ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ وغیره که
هر دو جانب های ضمیر متحرکست بالاتفاق صله است و اگر هر دو جانب آن ساکنست مانند اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ باتفاق
عدم صله است و اگر ما قبلش متحرک و ما بعد آن ساکنست مانند لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ دران هم باتفاق صله نکنند
و اگر ما قبلش ساکن و ما بعدش متحرکست مانند عَنْهُ مَالُهُ پس دران اختلافست بین جمهور دران صله نمیکنند و ابن کثیر
دران صله دارد و یک جا در لفظ فِيْهٖ مُهَانًا در سورهٔ فرقان حفص هم صله می کند مانند ابن کثیر و چون این
ضمیر صله کشیده شود و بعد آن همزه آید پس دران واو و یا موافق اصول خودها قطعا مد میکشند مانند
بِهٖٓ اَنْ يُّوْصَلَ وَ كَلَّآ اِنَّ لیکن مد منفصل خواهد بود پس یکه مد منفصل ندارد در صله هم نکشد مانند سوسی
و ابن کثیر و یک روایت قالونست و اهل مد خواهند کشید و در سورهٔ زمر يَرْضَهُ لَكُمْ با وجود یکه هر دو جانب
باز صله نمیکنند برای آنکه در اصل يَرْضَاهُ بود و بسبب جزم الف ما قبل افتاده پس قسم عَنْهُ و مِنْهُ شد و در
اِنْ لَّمْ يَرَهٗٓ اَحَدٌ در سورهٔ بلد و يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ و مانند اینها با وجودی که در اصل يَرَاهُ و يُؤَدِّيْهِ بود و بسبب
جزم الف افتاده باز صله میکنند برای رعایت همزهٔ ما بعد که در صله و مد همزه از مخرجش خوب ادا خواهد شد
و های نَفْقَهُ در هود و لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ در مریم و لَمْ يَنْتَهِ در علق های ضمیر نیست بلکه جزو کلمه است لهذا
اتفاقا دران صله نیست و در بعض و اضح با وجودی که در اصل ما قبلش ساکنست باز بلحاظ حرکت
ظاهری طرفین صله می کنند مانند نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى و نُصْلِهٖ و بلحاظ سکون اصلی نکنند و الله اعلم بالصواب

باب هشتم در بیان تفخیم و ترقیق

بدانکه تفخیم بزرگ و پر و غلیظ ادا کردنست و ترقیق باریک و تنگ و خرد خواندنست باید دانست اول قرآن بتفخیم
نازل شده بود و باز منسوخ شده یا حدیث تفخیم با ولیست بهر حال ترقیق حروف حسن ادا و لهذا باید که جمیع حروف
را بسیار باریک و نازک و تنگ ادا کند تا قراءت قاری حسن ظاهری و لهجهٔ عرب عذوبت پیدا کند مگر حروف مستعلیه سبعه
و را و لام و بعض وضع پر و مفخم ادا کنند که ترقیق اینها غلطی محض است باید دانست که لام اسم الله را جمیع قرا بعد
ضمه و فتحه پر خوانند و تفخیم کنند اگرچه بعد آن میم زیاده کرده باشند مانند اَللّٰهُمَّ وَ قَالَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
و بعد کسره ترقیق کنند مانند بِسْمِ اللّٰهِ و دیگر همه جا لام باریکست مگر نزد ورش بعد صاد و طا و ظا پر خوانده شود
مانند صَلٰوةَ و ظَلَّلَ و مَطْلَعِ و بس اما حرف را در تفخیم و ترقیق تفصیلی دارد و آن اینکه اگر را مفتوح یا مضموم
باشد پر باید خواند مانند رَبُّكُمْ و رُسُلِهٖ و اگر مکسور باشد باریک باید خواند مانند رِجَالٌ و اگر را ساکن باشد
باعتبار حرکت ما قبل باید خواند یعنی اگر ما قبل رای ساکن ضمه و فتحه است پر باید خواند مانند اَنْذَرْتَهُمْ

لام ... ابی کهر صله ها
اقتصاح و الاف ... کرت
در قراءت
اتفاقا ... است
بابت ترقیق
بر ضمه مانند
قالَ هُوَ
[illegible] ۱۲
[illegible]

و نیز بسیل و اگر مکسور باشد بکسرهٔ لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را را باریک باید خواند مانند اَمِ لَهُمْ نُذُرٌ و هم اگر قبل از رای ساکن کسرهٔ لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را پر باید خواند مانند قِرْطَاسٍ و مِرْصَادًا و فِرْقَةٍ زیرا که کسرهٔ ماقبل ترقیق را تقاضا میکند و حرف استعلا تفخیم را میخواهد پس رجوع باصل کردیم و را و را اصل پر بود پس پر خواندیم و سوای این سه مادهٔ مثال حرف استعلا در قرآن یافته نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند اِخْرَاجُ العنان و اِرْضَاعُ و ضِرْغَام و در تفخیم و ترقیق اختلاف است بعضی برعایت حرف استعلا تفخیم میکنند و بعضی بلحاظ دو کسرهٔ ماقبل و مابعد ترقیق میکنند که کسره جانبین مقابل حرف استعلا یکی است پس باریک باید خواند و معمول مردم اوست و اگر را بعد را حرف استعلا نیست و ماقبل آن کسره است لیکن اصلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسرهٔ همزهٔ وصل ارجعون که در درج کلام ساقط میشود مانند رَبِّ ارْجِعُونِ و مَنِ ارْتَضٰى و اَمِ ارْتَابُوْا پس آن را را تفخیم باید کرد تا که فرق باشد میان کسرهٔ لازمی و کسرهٔ عارضی چرا که کسرهٔ عارضی را چندان قوت نیست گویا کسره نیست و اگر سکون را بسبب وقف آمده پس در اینجا هم رعایت حرکت ماقبل را میکنند و بعضی حرکت نفس رای را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ماقبل رای ساکن وقفی ضمه باشد یا فتحه پس آن را پر خوانند مانند قُدِرَ و نُذُرٌ و بِالنُّذُرِ و اگر مکسور باشد ترقیق کنند مانند مُدَّكِرٍ و مُنْتَصِرٍ و اگر ماقبل رای ساکن وقفی هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ماقبل ماقبل رای میکنند اگر مفتوح یا مضموم باشد پر خوانند مانند القَدْرِ الاَنْهَارُ الاُمُوْرِ و خُسْرٍ و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند مانند حِجْرٍ و اگر ساکن ماقبل رای وقفی حرف یا است پس ماقبل یای ساکنه کسره باشد یا فتحه پس آن رای را باریک خوانند مانند خَبِيْرٌ و ضَيْرَ چرا که یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بماقبل آن نیست و الله اعلم بالصواب

باب نهم دربیان وقف برآخر کلمه

بدانکه وقف استادنست برآخر کلمه و این هم از ضروریات قرائت است چرا که در یک نفس تمام قرآن خواندن محالست پس تنفس لابد شد پس اگر تنفس بی قاعده و بیجا خواهد شد سخن خراب خواهد شد لهذا بیان طریقهٔ وقف و محال وقف ضرور شد تا وقف بیجا و بیقاعده نشود و بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب رسالت پناه علیه الصلوة والسلام هر جا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزد خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیشی در آن محالست و هم مواضع آنها مختلف شدن ممکن نیست که توقیفی ست اما وقوف قرآن سوای آیات پس صحابهٔ کرام و علمای امت تعیینی قرار داده خواه

سماعاً از آن حضرت علیه السلام یا بالاستماع پس هرجا که معنی تمام شد آن را وقف تام نام نهاده اند و همچنین وقف
کافی و حسن و قبیح را نام نهاده اند چنانچه علامه جزری تحقیق این امر در نشر کرده پس ازین امر معلوم شد که در قرآن
کسی وقف واجب نیست که از ترک کردن آن گناه لازم شود و هم کسی جا وقف کردن حرام هم نیست که از
استادن در آنجا گناه شود آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف و قطع کردن آنجا فساد معنی متوهم
شود یا از وصل ساختن آنجا توهم فساد معنی شود پس آن وقف و وصل عمداً حرام خواهد شد یعنی اگر دیده و دانسته
و بعلم آن افساد معنی در وقف باز عمداً وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل فساد معنی لازم میشود نیز عمداً
وصل کند پس این وقف و وصل حرام است والا کسی وقف در قرآن واجب نیست چنانچه حرام هم نیست و هم از
صحابه منقول است که ما یک زمانه را در تعلم مواقع وقوف صرف میساختیم ازین معلوم شد که تعلم وقوف هم از
ضروریات قرآن است چونکه هر کس بسبب بی علمی یا کم علمی ادراک مواقع وقوف نتواند لهذا علمای وقف کتب
وقوف تالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بدانکه وقف برای دفع تنگی نفس و ضیق دم مقرر شد و این غرض
از اسکان خوب حاصل میشود و اسکان در جمیع مواضع جائز است و گاهی قاری را در حالت وقف منظور باشد
که سامع را بر حرکت موقوف علیه واقف سازد و آن از دو طریق است یکی اشمام و دوم روم و مراد از اشمام درینجا
ضم الشفتین بلا صوت است و این در ضمه جاری میشود و این یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه
بدو لب اشاره کنند گویا که ضمه تلفظ کرده و در حقیقت ضمه نخوانده بلکه ساکن خوانده مانند نَسْتَعِيْنْ لهذا
در تعریف اشمام میگویند ضم الشفتین بلا صوت این را اعمی نه دریابد و کر دریابد و مراد از روم القای ثلث
حرکت و اسقاط دو ثلث است یعنی حرکت موقوف علیها را چنان آهسته و خفی خوانند که ثلث آواز باقی ماند
و دو ثلث آواز ساقط شود و الا تجزیه حرکت معنی ندارد و این در رفع ضمه و کسره و جر جاری میشود و در نصب
و فتحه جاری نشود و این را کسیکه نزدیک قاری باشد و قصد سماعت هم داشته باشد بشنود و کسیکه دور باشد
یا متوجه نباشد نه دریابد و این را اعمی دریابد و کر دریابد و بعضی نحویان مانند سیبویه در جمیع حرکات فتح
و نصب باشد یا رفع و جر روم جائز دارند اما نزد قرا در فتح و نصب معمول و مروی نیست و در حالت نصب
حرف موقوف علیه اگر فتحه با تنوین داشته باشد پس در وقف آن تنوین را بالف بدل سازند مانند
عَلِيْماً و حَكِيْماً غرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه ابدا روم و اشمام
ساکن سازند و این همه جا جاریست دوم اشمام که بوقت اسکان حرف موقوف علیه بدو لب اشاره بطرف
حرکت موقوف علیه کنند و این در ضمه و رفع جاری میشود و در باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت سوم
روم که القای ثلث حرکت است و آن در رفع و جر و ضمه و کسره جاری میشود و نه در نصب و فتح نزد قرا چنانچه گذشت

و سه جا دیگر هستند که در آن نه روم باشد و نه اشمام اول تای تانیث چنانچه قیامة و رحمة دوم میم جمع
مانند عَلَيْهِمْ و اِلَيْهِمْ سوم در حرکت عارضی مانند لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ و قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ چون بر لفظ
لم یکن و لفظ قل وقف کنند نه روم باشد و نه اشمام چهارم بدلست و آن در نصب حرکتیکه حرکت معرب باشد
مانند عَلِيْمًا و حَكِيْمًا و سوم نزد بعضی نحویان در رفع و جر هم بواو و یا بدل کنند یعنی در عَظِيْمٌ عظیمو
و حَلِيْمٌ رحیمی میخوانند پنجم زیاده کردن چیزیست بعد حرف موقوف علیه مانند های سکتة بدانکه
های سکتة آن ها را گویند که بعد حرف موقوف علیه یک ها افزایند تا تنفس کامل مع اظهار حرکت حرف آخر
حاصل شود چنانچه در لفظ مَالِيَهْ و سُلْطَانِيَهْ و مَا هِيَهْ در قرآن واقعست پس قراء در زیادتی های سکتة
اتباع رسم قرآن و نقل متواتر هستند بدون یکی ازین دو امر های سکتة نیفزایند بدانکه اشمام در اصطلاح
قراء به چند معنی آمده یکی آنکه مذکور شد دوم خلط حرف بحرف چنانچه در حروف متفرعه فصیحه می باشد مانند اصدق
که حمزه و کسائی این را بخلط زا بصاد میخوانند و صراط را نیز هم همین اشمام میخوانند سوم خلط حرکت بحرکت
یعنی قصد ضمه کنند و کسره ادا کنند مانند قِيْلَ و غِيْضَ و جِيْئَ بقرائت کسائی و هشام چهارم اخفای حرکت
مانند نِعِمَّا و این بودن حرکت باشد بنحوی که اثرش باقی ماند و این را اختلاس هم گویند و این اقرب بروم است
گو بعض این را اشمام نام نهاده‌اند و فرق میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و دو ثلث
ساقط و در اختلاس دو ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود لیکن در باب وقف مراد از اشمام همان معنی
اول باشد و تلفظ اشمام و روم و اختلاس و قلقله وقف بدون سماع و تعلم از استاد ثقه دیگر طریق ممکن
نیست چنانچه از مقوله کیفیت باشد در تحریر و بیان نگنجد چون چندی سماع این کیفیات خواهد کرد و قصد
تقلید هم خواهد کرد و تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از مطالعه کتب و خواندن کتب از استاد هم چیزی نشود
تنبیه بدانکه اگرچه کسی وقف در قرآن واجب و حرام نیست مگر بحیثیت قاری واجب میشوند یا حرام
اتمام و قوف قرآن حسب رعایت معانی باهم تفاوت دارند بعضی وقوف قوی هستند و بعضی اقوی و بعضی
ضعیف و بعض اضعف و بعضی هر دو جانب وقف و عدم وقف برابر دارند لهذا علمای امت برای فائده
عام و خواندن عوام چند رموز مقرر کرده اند تا موافق آن رموز در تلاوت قرآن بلا تامل وقف کنان بگذرند
و وقوف را محل گذاشتن و پابند وقف ماندن نه هر جا که تنگی نفس شود جابجا وقف کردن لحن عظیمست چه حسن نظم
قرآن نازیبا نماید و سامع منکر قرآن یا بی‌اعجاز قرآن نبرد و نظم قرآن در نظر او از هم گسسته و کلام غیر مرتب
معلوم خواهد شد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی و توجیهات فرقانی مواقع وقوف معین ساخته
بر آنها رموز که دلالت دارند بر قوت وقف یا بر ضعف آن نشان نهاده‌اند و آن رموز در شش است م ط

ج ز ص لا آ ما م علامت وقف لازم ست که اگر دانسته در اینجا وصل کند معنی فاسد میشود و خوف کفر ست و اگر نا واقف از معنی بود و باز وقف نکرد سامع را تو هم فساد معنی رود و ط علامت وقف مطلق ست یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت و غیرها نیست و این وقف در آخر کلام میباشد که قطع آن مستحسن ست اگرچه در وصل فساد معنی هم نیست ج عبارت از جائز ست که استادن و گذشتن هر دو جائز ست اما وقف بهتر ست و ز علامت مجوز ست که درینجا هم استادن و گذشتن هر دو جائز ست اما گذشتن اولی ست و ص علامت مرخص ست عند الضرورة که اگر در قرارت تنگی نفس شده باشد وقف کند و الا لا و لا عبارت ست از عدم وقف که درینجا وقف اختیاری هرگز نکند و اگر نفس بشکند باز جلد اعاده کند بدانکه وقف سه قسم میباشد اول اختیاری که دیده و دانسته در اینجا وقف کند در اینجا رمز م و ط و ج و ز و ص باشد دوم اضطراری که بسبب تنگی نفس در اینجا توقف کند و آن دو قسم ست یکی آنکه در اینجا لا باشد پس در اینجا جلد اعاده لازم ست دوم آنکه در اینجا هیچ نباشد پس در اینجا اگر بسبب تنگی نفس وقف کرد در اینجا اعاده لازم نیست بلکه مستحسن ست که اعاده کند و اگر نکرد هم هیچ حرج نیست سوم اختباری بیای موحده و این وقف بوقت تعلیم و تعلم میباشد یعنی استاد برای تعلیم متعلم بر کسی کلمه از قرآن وقف کرده نماید تا متعلم طریق وقف بیاموزد و یا متعلم نزد استاد بر کسی کلمه وقف شنوانیده معلوم کند که طریقه وقف من نزد استاد مسلم ست یا نه و اگر مسلم نباشد دیگر مشق کرده آن قاعده را صاف کند و این وقف اختباری در تمام قرآن بر هر کلمه و هر حرف جائز ست و اگر جائی رمز لا با علامت آیت که بشکل ه در رخر و لیعنی بنویسند باین شکل ۞ جمع شود درینجا اگر بتنگی نفس وقف کرد حاجت اعاده نیست بدانکه حلقه مدور در رخر د علامت آیات منزل داشته اند که حسب آن علامت آیات قرآن شمار کرده میشوند پس آن علامت اگر تنها باشد در اینجا وقف باید کرد و اگر همراهش علامت دیگر از م و ط باشد پس آن آیت در قوت و ضعف وقف و عدم وقف تابع آن رمز ست اگر همراهش م ست وقف لازم ست و اگر ط ست علامت مطلق ست و هکذا بدانکه بعضا متاخرین هفت رمز دیگر اخراج کرده اند و آن اینست ق س وقفه قلا صل صلی لئے اما ق عبارت است از قد قیل یعنی بعضی اینجا وقف کرده اند لیکن گفته اند که وصل بهتر ست س عبارتست از ساکته یعنی سکته آنکه قطع قرارت بلا تنفس کند و مقدار زیادتی عرصه قطع و قلت آن حسب نکته سوره در سکته ست پس اگر نکته سوره مقتضی عرصه زیادتر باشد پس وقف زیاده کنند بلا تنفس و اگر مقتضی قلت عرصه است پس توقف کم کنند بلا تنفس این فرق در سکتات معنوی ست اما سکتات لفظی مانند سکتات قرارت امام حمزه پس آنها بر عایت تلفظ الفاظ ست آنها همه با برابر باشند و سکتات معنوی در قرارت امام عاصم بروایت حفص چهار هستند یکی بر من مرقدنا در یس

در حالت وصل دوم بر الف عِوَجًا هم در حالت وصل در سوره کهف سوم در سوره قیامت بر نون مَنْ قیل
مَنْ رَاقٍ چهارم در مطففین در کَلَّا بَلْ رَانَ بر لفظ بل سکته میکنند و متاخرین برعایت معنی برای حفص
چهار سکته دیگر میخوانند یکی در کلمه رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا در اعراف بر لفظ انفسنا میکنند دوم هم در ان سوره
بر لفظ اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا سوم در سوره یوسف بر لفظ يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا چهارم در قصص بر همزه
ساکنه لفظ حَتّٰى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ و سوای این مواقع دیگر سکته بروایت حفص نیست اما **وقفه** هم مثل
سکته میباشد اما توقف آن از سکته زیاده میباشد و انچه در بعض مصاحف رمز **قف** مینویسند پس این رمز
هشتم ست که یعنی وقف مستعملست و بعضی این را امر از وقف قرار داده بجای وقف مطلق مستعمل میسازند
و ق عبارتست از انکه بعضی گفته اند که اینجا وقف نیست **وصل** عبارتست از قد یوصل ست پس هر دو وصل شد
و وقف بران نزد ضرورت جائز ست **وصلی** عبارتست از الوصل اولی و **لک** عبارتست از کذلک یعنی
حکم این وقف مانند حکم وقف سابقست از لزوم و اطلاق و جواز و غیر ذلک و بعض رموز دیگر اند که تعلق بوقف
و وصل ندارند اما برای فوائد دیگر در بعض مصاحف می نویسند و آن رموز اینست **ه ع عب خب**
تب لب بیان انکه علما و ائمه آیات دیگر اند که تکفل شمار آیات و حروف و کلمات قرآن فرموده مکر
و خیال محرفان را از قرآن دفع ساخته اند و این ائمه ملقب اند بکوفیان و بصریان و غیره پس در شمار بعض
آیات درین ائمه اختلاف واقع شده بعضی از ایشان در کسی محل آیت شمرده و دیگر امام آیت نشمرده پس
این اختلاف بیجا تا آخر سوره در شمار مختلف میسازد مگر آنکه اختلاف دیگر در وسط سوره آن اختلاف سابق
را رفع کرده اتفاق پیدا کند پس اگر در شمار کوفیان و بصریان متفق باشند پس بر پنج آیت علامت **ه**
باشد و بر هر ده آیت علامت ع باشد و اگر میان ایشان خلاف باشد پس برای کوفیان همین دو رمز
نویسند و از برای بصریان در هر خمس **خب** مختصر خمس بصری و بر هر عشر **عب** که مختصر عشر بصریست
مینویسند تا تفرقه شود میان هر دو مذهب و **تب** علامت انست که نزد بصریان سر آیت ست و **لب**
عبارت از انست که نزد بصریان اینجا آیت نیست و باید که در محل خلاف هر کسی از ائمه عدد که در شمار اول
داشته اند رمز او در اصل نویسند و باقی را بر حاشیه نویسند لیکن این امر اصلی ندارد و بدانکه در بعض مصاحف
صورت ی و ح مینویسند ی عبارتست از ده آیت بحساب جمل چنانچه ه عبارت از پنج آیت ست
پس علامت ی بجای سر عین که علامت ده آیت بود خواهد بود هر جا که ی باشد ع نباشد و علامت
ح که در مصاحف هند مینویسند و بر سر رکوعها مینویسند پس این امر هیچ اصلی ندارد بجهت آنکه حفاظ هند
برای خود ها مواضع قیام مقرر ساخته اند و آنچه در بعض رسائل امر رکوع را قوی کرده پسندهای مخترعه فروع ساخته همه با غلاط

باب دہم در رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بران و جمع قرآن

بدانکہ رعایت رسم الخط واجبست و خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناہست لہذا بر کاتبان قرآن واجبست
تعلم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواہد شد پس ثواب کجا مستحق عذاب خواہند شد چونکہ استیعاب رسم
قرآنی طول دارد و حاجی غلام مصطفی صاحب رسالہ مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کردہ اند کہ حاجت
تحریر دیگر نماند و لہذا درین رسالہ استیعاب آن گذاشتہ شد اما بخیال آنکہ بالکل خالی بودن این مختصر از
ذکر رسم مستحسن نبود لہذا قدری از رسوم کہ موقوف علیہ وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورست ذکر کردیم
تبصرہ بدانکہ چون از کلام اللہ سورتی یا آیتی نازل میشد جناب رسالت مآب علیہ الصلوۃ والسلام بکاتبان وحی
کاتبی را طلبیدہ آن آیت یا سورہ را تحریر میکنانیدند و ہمان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیہ السلام
رسم آن را ہم تعلیم میفرمودند کہ این حرف را چنان باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت و بعد نزول
آیتی این ہم میفرمودند کہ این آیت از فلان سورہ است و قبل فلان آیت و بعد فلان آیت بنہید ہمچنین گاہی
مقام ہر آیت از سورتش بیان میفرمودند گاہی بعد بیان مقام آیت منزلہ میفرمودند کہ فلان سورہ ختم شد
یعنی آیتی ازان سورہ باقی نماند یعنی بعد تمام رسیدن آیات ہر سورہ حکم ختم آن سورہ میفرمودند گو کہ تنزیل
چند چند سورہ جاری بودی اما وقتیکہ جمیع آیات کسی سورہ فرود میرسید میفرمودند کہ فلان سورہ تمام شد و بعض بعض
سورہ تمام تمام ہم فرود آمدہ اند مانند سورۂ انعام و فاتحہ و اکثر قصار مفصلات کہ سورت سورت نازل شدند آیت آیت
نازل نشدہ اند پس ازین معلوم شد کہ آیات تمام سور کلام اللہ روبروی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتب شدہ بودند
در ترتیب آیات کسی را دخل نیست و آنچہ منسوخ شدنی بود پیش از عرضۂ آخری منسوخ شدہ بودند بعد عرضہ
آخری نسخ ہم واقع نشدہ تا آنکہ روبروی آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام چند صحابہ حافظ جمیع قرآن شدہ بودند
و بعد انتقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسیار از صحابہ حافظ جمیع قرآن شدند اما جمیع قرآن در دفتین نبود
سورہ سورہ متفرق نوشتہ نزد مردم موجود بود بر کاغذہا و استخوانہا و پارچہا و دیگر آنچہ مییافتند بران نوشتہ
میداشتند تا آنکہ در غزوۂ یمامہ بسیار از قرا شہید شدند پس صدیق اکبر رضی اللہ عنہ براہ خیر خواہی امت بخوف
ضائع شدن قرآن بشہادت عمر زید بن ثابت را حکم جمع قرآن دادند چنانچہ زید بن ثابت تعمیل حکم کردہ
سور مکتوبہ را از نزد مردم جمع نمودہ تمام قرآن را در یک جا بین الدفتین جمع ساخت لیکن سور را کیف ما اتفق
تحریر نمود و رعایت ترتیب سور نکردہ بود و آن مصحف تا حیات حضرت صدیق نزد ایشان ماند بعد ایشان نزد
حضرت عمر رضی اللہ عنہ ماند بعد شہادت خلیفۂ دوم آن مصحف نزد حضرت ام المؤمنین حفصہ رضی اللہ عنہا ماند
باز در عہد خلافت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ صحابہ در دیار منتشر شدند و بعض صحابہ تفاسیر را کہ از زبان

ف ہرگاہ طالب استیعاب باشد رجوع بہ [illegible] و [illegible] استیعاب رسم [illegible] [illegible] [illegible] مستفید [illegible]

جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شنیده بودند آن را قرآن دانسته در قرآن داخل کردند و بعض تابعین هم چون
تفاسیر قرآن را از زبان حضرات صحابه شنیدند قرآن تصور کرده در قراءت قرآن داخل ساختند غرض که شده شده
این اختلاف بجائی رسید که هر کس قراءت خود را قرآن دانسته دیگران را که خلاف آن میخواندند تخطیه می نمود و یک
مر دیگری را اغلاط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته نوبت بجنگ و جدال رسید و هر یک با مخالف القراءة
خود بجنگ پیوست تا آنکه شکایت این جدال و قتال پیش حضرت عثمان رضی الله عنه بردند و مردمان عرض کردند که
قبل از هلاک شدن این امت تدارک این امت باید فرمود مبادا مانند امم ماضیه بسبب اختلاف آنها در کتب الهی
هلاک شوند پس حضرت عثمان رضی الله عنه چون تأمل فرمودند دیدند که مردم صدها مصاحف بطور خود ها جمع کرده اند
و در آن هزارها کلمات تفسیر از زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و حضرات صحابه علیهم الرضوان صادر شده بودند در آن مصاحف افزوده اند
تحریف در کلام الله دیده در فکر رفتند بعد مشوره با اجله صحابه حکم فرمودند تا مصحف صدیقی از نزد حفصه طلبیده بار دیگر در
ترتیب سورها بتحلیه لغت قریش و تفحص سند ها حکم فرمودند چنانچه زید بن ثابت بار برای هر سوره مکتوبه دو گواه کتابت طلبیدند
باوجودیکه هر سوره بروایات صد ها کس مروی بود و میخواندند اما بنظر احتیاط دو دو گواه طلبیدند که گواهی دهند
بر اینکه این سوره که نزد ما مکتوب است پیش آنحضرت علیه السلام مکتوب شده یا آنحضرت علیه الصلوة والسلام
او را نویسانیده اند پس با وجود تواتر قراءات قرآن تا وقتیکه دو گواه یا زیاده بر تحریر کنانیدن آن
سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمی گذشت آن سوره را در مصحف نمی نوشتند تا آنکه بر جمیع
سور قرآن شهدای تحریر و قراءت بگذشتند و بکمال احتیاط و حزم بمجمع اجله صحابه آن قرآن جمع و مرتب
و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب گشت چون بدین ترتیب باجماع صحابه متحد شد و کلام الله
تمام و کمال بین الدفتین جمع شد پس چند نسخه دیگر هفت یا شش نقل کنانیده باطراف عالم بدیار مسلمین فرستادند
و یک مصحف پیش خود در مدینه منوره داشتند بلا آن مصاحف محرفه که مردم بعضی تفاسیر آن را محرف
ساخته بودند و همان مصاحف مایه اختلاف و جدال مسلمانان بود از مردم گرفته و تفحص بسیار یکی از آنها
نزد مردم نگذاشت و همه را بسوخت تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند الی الان و تا ایندم مسلمانان
بر یک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نماند و وعده رب العزت نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون بر دست حضرت عثمان رضی الله عنه ظهور یافت و چنین خیر عام از که صادر شود جزاه الله عنا
حالا حال ترتیب سورتها باید شنید که این ترتیب سورتهای عثمانی که حالا یافته میشود جائی از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قولا منقول نشده و نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بذات شریف خود ترتیب جمیع سورتها فرموده اند
اما این ترتیب اجتهادی هم نیست بلکه این ترتیب سورتها از قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد

گزشته‌اند چون در کتب حدیث بحال قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر تامل کرده شود همین ترتیب صاف صاف ظاهر
میشود چه در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ بقره و آل عمران و نساء خواندند پس ازین حدیث
ترتیب این سورتها معلوم شد و در حدیثی ترتیب مفصلات مجتمعاً معلوم شد و در حدیثی ترتیب شعراء و نمل و قصص
معلوم شده و در حدیثی ترتیب حوامیم سبعه معلوم شده پس چون در کتب حدیث نیک تامل کرده شود ترتیب
تمام سورتهای قرآن از قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب قرآن موجود است
مگر در بعض مواضع شاذ مانند عمل حفظ قرآن که در آن ترتیب سورتها خلاف ترتیب قرآنست پس آن را از
خصوصیات آن عمل قرار داده موافق ورود حدیث عمل و اشتیم والاتمام ترتیب الاوقت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موافق همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ماهران فن حدیث مخفی نیست پس ازین تحریر معلوم شد که
ترتیب سورتهای قرآنی توقیفی معنوی است گو توقیفی ظاهری نیست و ازین تحریر اکثر اعتراضات اهل هوا
رفع شدند و شبهات اکثر ناواقفان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب باید داشتند آن هم رفع شدند و بعد [illegible]
این تحریر واقفان حدیث خواهند شد گو ناواقفان با نکار پیش آیند چون احتیاط و اهتمام تحریر کلام
از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین معلوم شد پس هویدا شد که خلاف رسم مصاحف
عثمانیه که حامل قرائات سبعه است هرگز جائز نیست و در رسم قرآنی هم مانند معانی قرآنی اسرار و دقائقها هستند
لهذا موضوع علم قرائت چهار چیز قرار داده‌اند تجوید و وقوف و رسم و فرش الحروف پس ضمناً قدری رسم هم
نوشته میشود پس باید که امام عاصم رحمة الله علیه در وقف تابع رسم الخط است یعنی آنچه در مصحف عثمانی نوشته شده
بهمان حرف وقف میکنند و تفصیل همه مطول را در بعضی جا ذکر میکنیم باید که تای تانیث متحرکه در بعض مواضع
بتای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بتا وقف میکنند مانند رحمت و نعمت و سنت
و لعنت و معصیت و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بها وقف میکنند اختیاری باشد یا اختباری
بیای موحده و در غیر اینها که بهای هوز مکتوبست بها وقف میکنند و برکات و مرضات و ذات
و هیهات و آیات که بتا کشیده‌اند بتا وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن بنون مرقوم است وقف هم
بر نونست و ابو عمرو بحذف تنوین وقف میکنند و لام جاره در چهار جا جدا از مجرور خود مکتوبست پس
اگر حاجت وقف اضطراری یا اختباری افتد وقف بر لام خواهند کرد نه بر حرف ما بخلاف ابی عمرو و کسائی
اول در سورهٔ نساء فمال هؤلاء القوم دوم در کهف مال هذا الکتاب سوم در فرقان مال هذا
الرسول چهارم در معارج فمال الذین کفروا و یای ایها در سه موضع بی الف مکتوبست یکی در سورهٔ
نور ایه المؤمنون دوم در زخرف یا ایه الساحر سوم در سورهٔ رحمن ایه الثقلان و در دیگران

وَكَأَيِّنْ در اول بر نون وقف میکنند و بر دوم بر هاسنه بجز یا بخلاف کسائی که بر یا وقف میکنند و ابو عمرو
بر کاف وقف میکنند و در اَيًّا مَّا تَدْعُوا بر ما وقف میکنند و حمزه و کسائی بر ایا وقف میکنند و در کلمه
وَادِ النَّمْلِ در نمل بر یا وقف میکنند و کسائی بر دال و در پنج کلمه فِيْمَ و مِمَّ و عَمَّ و لِمَ و بِمَ بر میم وقف میکنند با زیادتی های سکته بزی
را دو وجه است یکی مانند عاصم و دوم بزیادتی های سکته مانند عمه و فیمه و دیگر آنکه لفظ انا مکتوب بالف است و در تلفظ بی الف میخوانند
مگر نافع در بعض مواقع بالف میخوانند و در وقف همه بالف وقف میکنند و همچنین لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ در کهف همه قرا بی الف میخوانند و ابن عامر
که بالف میخوانند چراکه در اصل آن لکن انا بود و در وقف بالف وقف می کنند اتفاقا و کلمه اُولٰٓئِكَ و اُولُوا
و اُولِى و اُولَاتِ بواو زائد بعد همزه مرقوم است بی واو خوانده شود و این واو را فارق کرده اند میان اولئك
و اِلَيْكَ و اُولِى و اِلٰى و هکذا و کلمه وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْیْءٍ در کهف بزیادتی الف ما بین شین و یا مرقوم است
و در کلمه يَدْعُ الْاِنْسَانُ در اسرا و کلمه يَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ در شوری و يَدْعُ الدَّاعِ در قمر و سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ
در علق و نُنْجِ الْمُؤْمِنِيْنَ در یونس و کلمه يَوْمَ يَاْتِ لَا تَكَلَّمُ در هود بحذف لام فعل مکتوب اند با وجود عدم اجتماع
ساکنین در هود و کلمه اَفَاۡئِنْ در انبیا و آل عمران و لَكُمْ فِيْهَا دِفْءٌ در نحل و يُخْرِجُ الْخَبْءَ در نمل همزه تنها جدا
نوشته شده و کلمه جِاْیْٓءَ بالف زائده بعد جیم و قبل یا در سوره فجر مرقوم است و کلمه اِيْلٰفِهِمْ در سوره قریش بلا یا
مرقوم است با بعد همزه میخوانند و باقی ذکر رسوم را ترک کردیم چراکه در دیگر رسائل باستیعاب مذکور است پس
در استیعاب آن رساله طول کشد و بغیر آن فائده ناقص ماند لهذا ترک کردیم واللّٰه اعلم بالصواب

خاتمه در بعض امورات متفرقه که در ضمن ابواب ذکر آنها نشده

بدانکه ادغام نون ساکن و تنوین در لام و را چنانکه بلا غنه اول نوشته شده ادغام با غنه هم منقول شده
بنقل صحیح از حفص و قالون و غیره مسئله بعد میم ساکن اگر با آید اخفا و اظهار هر دو منقول شده اند و اگر
نون ساکن و تنوین قبل با آمده بمقتضای قاعده قلب بمیم بدل شوند پس تلفظ میم ساکن اصلی قبل با و میم
مقلوب از نون ساکن و تنوین برابر باشد اما در میم مقلوبه از تنوین و نون ساکن اختلاف در اظهار و اخفا نیست
بلکه اتفاقا اخفا منقول است و در میم ساکن اصلی که در آن اظهار و اخفا نزد ما هر دو صحیح هستند مسئله غنه
صفت لازم است برای نون و میم مظهر باشند یا مخفی مشدد باشند یا مخفف متحرک باشند یا ساکن لیکن بوقت
اخفا ظهور غنه اکمل باشد و بوقت تشدید ظهور غنه کامل باشد و در حالت حرکت غنه ناقص باشد و اگر سکون
بسبب وقف باشد مانند نَسْتَعِيْنُ و عَلِيْمٌ و حَكِيْمٌ یا مظهر باشند مانند هُمْ فِيْهَا و مَنْ اٰمَنَ و عَفُوٌّ حَلِيْمٌ
پس حکم این هر دو حالت برابر اظهار است پس میم و نون ساکن وقفی را باید که در تقلیل غنه اش بسیار سعی کند
بحدی که چنان قصد کند که اثر غنه باقی نماند گو اعدام آن بالکل محال است لیکن بسبب اتفاقی بطرف

تقلیل عیب تقلیل پیدا شود و بقدر دو حرکت در وقت میم و نون چنان سعی کنند که سوای غنهٔ لازمة الوجود غنه زیاده پیدا
نشود و غنهٔ لازمة الوجود بسیار قلیل و لطیفست که بوقت تلفظ صحیح هر کس ادراک آن نتواند و همچنین بوقت حرکت
و اظهار در تقلیل غنه بسیار کوشش کنند که اساتذه را در تقلیل غنهٔ این حروف درین مواقع اهتمام بلیغ بوده مسئله
اماله در اصطلاح قرا مائل ساختن الف بود بسوی یا بحدی که اگر قدری زیاده میل دهند یای خالص شود و این
را امالهٔ محضه گویند و امالهٔ بین بین آن را گویند که الف را بسوی امالهٔ محضه میل دهند پس حفص در تمام قرآن
یک جا اماله کند و دیگر هیچ جا اماله ندارد و آن لفظ بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا در سورهٔ هود و قصه است که الفی که بعد
را واقعست آن را امالهٔ محض میکند و بس مسئله بدانکه سنت است که از آخر والضحی تا آخر قرآن در آخر هر سوره
تکبیر گویند اگرچه تکبیر بروایت بزی منقول شده اما حالا برای جمیع قرا معمول شده یعنی بعد ختم هر سوره کلمه
اللّٰهُ اکبر بگوید و در بعض سور کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ هم منقول شده و در آخر سورهٔ ناس کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ منقول شده مسئله بعد ختم سورهٔ واقعه و حاقه کلمه سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ
باختلاف صوت بگوید و بعد ختم سورهٔ ملک اللّٰهُ یَاْتِیْنَا بِهٖ رَبُّنَا وَرَبُّ الْعَالَمِیْنَ بگوید و در آخر سورهٔ
قیامه و تین سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ بَلٰی و در آخر مرسلات کلمه اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگوید و بعد فاتحه اٰمِیْن بگوید و بعد
ختم سورهٔ اسرا تکبیر بگوید مسئله آداب قرارت آنکه کلام اللّٰه را همیشه بلا ناغه خوانده باشد با وضو مستحب
و مس مصحف بلا وضو حرامست در مسجد باشد یا در مکان نظیف نه در اماکن نجسه مستقبل قبله بخشوع و وقار سرنگون
بخواند و تعوذ و تسمیه در اول بگوید و بترتیل آهسته بخواند نه بجلدی بحدی که حروف در یکدیگر داخل شوند و جدا جدا
فهمیده نشوند دیگر آنکه بخواند بطوع باشد یا بتکلف باشکل [illegible] بسیار و تحسین صوت بلحن عرب بلحنهٔ [illegible] ناز
بخواند و در مظنهٔ ریا آهسته و الا با آواز متوسط بخواند آنکه در خواندن گاهی گردن بر [illegible] زند و چشم و رنگ سرخ شود
آنکه در قرارت بسیره از خواندن عاجز شود و بماند و اگر نخواند آواز مکروه گردد و در مصحف خواندن فضیلت زیاده از
حفظ خواندن و قرارت را برای سخنها موقوف نسازد و در قرارت ضحک و عبث و نظر بسوی لهویات نکند و بقرارت
شاذه هم نخواند و بعضی در غیر نماز جائز داشته اند و ترتیب قرآن را متغیر و محرف و معکوس نسازد و سوره را با سورهٔ
دیگر مخلوط نسازد که یک آیت ازین سوره و یک آیت از آن سوره بخواند و خلط قرارت قاری بقرارت قاری دیگر
نکند و نزد قرارت سامع را باید که متوجه شده بشنود و شور نکند و آواز خود را بآواز قرآن بلند نکند بر آیات سجده تالی
و سامع هر دو سجده کنند و آن چهارده آیات هستند که در آنها سجده واجبست آنچه مشهورست که بعض سجده فرض
و بعض واجب و بعض سنت است اصلی ندارد مکان سجدات در اعراف و رعد و نحل و اسرا و مریم و اول حج و فرقان و نمل
و الم تنزیل و ص و فصلت و نجم و انشقاق و علق هستند و افضل اوقات قرارت آخر شب است اگر نتواند در شب بخواند

بسم الله الرحمن الرحيم

بخدمت مشفق مولوی نذیر حسین صاحب از اقل الخلیقه عبدالرحمن عفی عنه بعد سلام مسنون تحریر میدارد که جواب فتوی ده
ساعی و امانت خود در مقدمهٔ ضاد نوشتم لیکن آن مشفق حسب وعدهٔ خود تسلیم و التفات نفرمودند بجوابش
پرچهٔ استفتا و خط شیخ الکاذبین مولوی حبیب الله فرستادند دیدم مؤید معتقد خود یافتم که در دروغ بندی
بی عدیلست و آنچه در استفتا نوشته بود قرین صواب بود لیکن تشابه متعارفه و مبادله باهم را جواز خلاف ادای
ناقص بود و نیز از مطالعهٔ تعذر ضاد تعجب شد و وهم مشارکت صوتی ذو وجهتین تعجب بر تعجب افزود که حروف
یسیر التلفظ هم فساد برپا شد کجا زا و کجا ذال که در هر دو مباینت مخرج و صفات صوت همها حاصلست با این همه
ابهام از مشابهة الصوت در فتوی نوشتند و بخیالات خود رجماً بالغیب بتشابه جزئی هر حرفی را که خواهند مشابه یکدیگر
نوشتند و نمیدانند که تشابه و تمایز حروف موقوف بر اشتراک مخرج و صفات نیست بلکه تمام حروف اگر متحد الماهیة هستند
اختلاف اینها مانند اختلاف اشخاص زید و عمرو و بکر است و اگر مختلف الماهیة هستند اختلاف اینها مانند اختلاف
انسان و فرس و بقر است گو فیما بین بعض اینها تشارک بعض تشبیهات و تشخصات بود و اما در نفس تمیز فتور نیست
و منشأ قول این تشابه عدم تدرب با صوات حروف و عدم واقفیت از علم قرأت و اتباع قوائد اشتراک صفات است
والا تمایز هر حرف امر وجدانی مشاهد است مخفی نظری نیست اما صحت ادا که در کارست این کار از قرائن و دلائل
نمی برآید چه مولوی روم میفرماید ؎ پای استدلالیان چوبین بود — پای چوبین سخت بی تمکین بود
و اجماع اساتذه و قراست که ادای حروف از قبیل علم نیست بلکه از مقوله کسب است بدون اخذ از استاد
حاصل نمیشود باز آنرا مبنی بر قرائن و دلائل کردن نادانیست و غرض از ارسال خط حبیب الله معلوم نشد

ظاہر است تنبیہ بر معائب وجہل این احقر بود من مدعی علمیت تو دنبودم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ظاہر است بلکه
چہ بیدا نماید چہ که والد ماجد بنده در علم قراءت شاگرد رشید شاه عبد المجید صاحب مرحوم بودند و مناظرات
و مباحثات که فیما بین والدم و حضرت شاه صاحب واقع میشدند شاید بسامعه سامی رسیده باشد و شاید
کسی از حاضران آن مجلس از پیران سال خورد زنده باشد باز از والد خود اخذ کلام الله کردم پس علم و عمل
قراءت والدم شاید مسلم جناب باشد باقی ماند احقر پس وجود سندهای اساتذه هم بنزد احقر هم نزد شیخ الکاذبین
مسلم است مگر آنکه اساتذه بنده خصوصاً جناب مولانا حضرت مولانا اسحاق صاحب و مولوی امام الدین صاحب
باوجود جهل من از این فن اجازت و سند دادند پس این عیب بسوی اساتذه عائد است نه احقر و نیز چون احقر را
اتفاق دور بعهم بزرگوار خود قاری قادربخش صاحب قاری لالا صاحب و قرای عرب افتاد کسی مطلع ساخت
و یک مسئله قراءت نیاموخت که حاجت تعلیم ہیچو کاذب افتاد طرفه آنکه آن کاذب بزعم خود بر صحت تلفظ
ضاد من اقرار دارد و باز میگوید که بالکل از علم ادا بی بهره است شاید بفرط بغض عقلش رفته خبر پس و پیش
نمانده نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا و این سامعه خراشی برای آن کرده شد که آن مشفق هم بدون عین
خط آن کاذب شده آن خط را نزد من فرستادند اگر آن را دروغ میدانستند بالا بالا می بر تافتند
بفرط اعتقاد آن خط را حرز جان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه زا و ذال درین مسئله رفته همچنان بسیار
غلطیها در فتواهای قراءت دهلی دیده شدند که آن مخدوم بتحریر آنها علمای دهلی بلکه دار العلوم دهلی
را بدنام کردند و فضیحت ساختند که در دهلی کسی ماهر قراءت نمانده اگر علم قراءت و عملش نبود دست اندازی
در اجوبه این فن مناسب نبود حالا اگر بر وعده و قول خود قائم هستند فبها و الا فردا روز محشر محاسبه
در پیش و مکافات سخن پروری ما و شما ادا و نیست وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب

تمت

خاتمة الطبع ہزاران ہزار شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس که نافع تلاوت کنندگان
واجب الحفظ قاریان قرآن رساله مشتمل بر قواعد تجویدیه رساله تحفه نذریه از افادات جناب
افاضت مآب مطرح فیوض فیاض واهب لم یزلی جناب مولانا قاری محمد عبد الرحمن صاحب
پانی پتی صَانَهُ اللهُ عَنْ شَرِّ كُلِّ غَبِيٍّ وَغَوِيٍّ باهتمام امیدوار غفران محمد عبد الرحمن
بن حاجی محمد روشن خان اَسْكَنَهُ اللهُ بُحْبُوحَةَ الْجِنَانِ در مطبع نظامی واقع کانپور
اوائل رجب سنه ۱۲۹۳ ہجری مطبوع گردیده سرمه چشم مشتریان اولی الابصار شد

التماس

سابق ازین رسالهٔ هذا در دهلی مطبوع گشته پسند صاحب فرمایش نیفتاده بفقیر هیچمدان اهتمام مطبع نظامی فرمایش فرموده بفضل مفضل منعام از قالب طبع برآمد اکنون ناظرین انصاف پسند و شائقین نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین معاینه نمایند که ازین نسخهٔ مطبوعهٔ مطبع هذا و نسخهٔ مطبوع دهلی در تصحیح و حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچه مقدار است و نسخهٔ سابقه نسبت باین نسخهٔ مطبوعهٔ هذا مثل فرق لیل با نهار است مرجو که هر گاه بسبب کمال صحت عبارت و صفای حروف مضمون را بلا تکلف دریابند معتنی بالطبع و مصحح را بدعای خیر یاد دارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین

وجه ختم بر خاتمه

بسند این معنی که رسالهٔ هذا المطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط

۹۲۶۱

العبد
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود

محمد روشن خان ... / محمد عبد الرحمن بن حاجی